

# سوسیالیسم

دوره دوم شماره ۴

ارگان مستأقلمت

مرداد ماه ۱۳۷۳

## آیا سوسیالیسم ممکن است ؟

### پروژه های همکاری

بحرانی که مستفاهست جنبش کمونیستی را در بر گرفته است نمودی از ضرورت تحولات بنیادی در سطحی عظیم و تطابق با عرصه مبارزه در رابطه با این تحولات در سطح جهانی است. به این تحولات که در بعد تخریب نهادهای نامتناسب با خود به روشنی ضرورت خود را اعلام داشته است اما هنوز پاسخ اثباتی روشنی داده نشده است. این ضرورتها نه تنها جنبش اعتراضی علیه سرمایه را به بازنویسی و بازسازی و بازنگری در موضوع کار خود کشانده است بلکه بورژوازی را با شیوه کار تاکتیونی اش به زیر سؤال برده است و مستعمل شدن روش های قدیمی را اعلام نموده است. دولت رفاه ، مدل سوئدی ، مدل اردوگاهی و . . . همه از اعتبار افتاده است اگر چه در این میانه اکثر تاتیوهای قدیمی تر امتثال بازار آزاد و لیبرالیسم «نور» و امتثال آن از گورستان سر برآورده تا بهت خود را یکبار دیگر آزمایش کنند. در این آشفتگی عمومی تنها پاسخی مبتنی بر تحلیل سرمایه کنونی میتواند گره بحران را بگشاید. بورژوازی همانطور که در فرصت های مناسب نشان داده است سودآورترین روش ها را بر میگزیند حتی اگر خوتین ترین روش ها باشد زیرا که خود بر غیر انسانی ترین بنیادها یعنی استثمار انسان از انسان استوار است. تنها تناسب قوا در مبارزه طبقاتی میتواند این مسئله را تغییر دهد. اما آنچه که به وضعیت جنبش کمونیستی مربوط است پراکندگی و تشتت ایدئولوژیک ناشی از عدم تطابق با ملزومات عرصه مبارزه کار علیه سرمایه به مشخصه آن تبدیل شده است.

صفحه ۲

پراتیک سوسیالیسم آمده است؟ ۲۰۰ سالی که تلاش لاینقطع در جستجوی راه غلبه بر فقر و استثمار طبقه کارکن تاریخ آنرا رقم زده است.

آنچه مسلم است سوسیالیسم علمی مارکس منشاء این فقر و استثمار را مالکیت خصوصی بر ابزار و وسائل تولید و نظام مبتنی بر شیوه تولید سرمایه دارانه معرفی کرده است. شیوه ای که سازمانده کار اضافی و موجد نابرابریهای اجتماعی است. عمق این نابرابریها در جامعه حاضر محصول دوره های مختلف در تحول صنعتی است بدون اینکه مولفه های اساسی شکل اجتماعی معینی از تولید و تجدید تولید تغییر اساسی و قانونمند کرده باشد و مقولاتی مثل تولید ماشینی - طبقه سرمایه دار و طبقه کارگر خالی از مفهوم تاریخی گشته باشند و کالا و پول و بازار ، حق مالکیت و حق حاکمیت ، کارکرد

صفحه ۵

### ملاحظات بر ماهیت و جهت گیری سیاسی

اتحادیه های کارگری آلمان

صفحه ۱۷

جنبش سندیکالیستی آلمان - تاریخچه مختصر عملکرد و برنامه

صفحه ۲۰

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی ، برقرار باد جمهوری شورایی

## پروژه های همکاری

اخلاقی شبیه است تا یک طرح عملی توافق بر سر سرفصل ها برای آنها کفایت اگر تازه بر سر سرفصل ها توافق حاصل آید با اولین قدم در عمل تفاوت ها آشکار میشود و اختلافات چنان حاد میشود که حرکت مشترک را غیر ممکن میکند. چنین واحدهای مکانیکی تنها جمع فیزیکی افراد است. پاره ای حزب، جبهه، اتحاد بزرگ سوسیالیستها، همته های سوسیالیستی کارگری و... را به این نیروی پراکنده پیشنهاد میکنند و آشکارا علت پراکندگی آنها را از نظر دور میدارند.

پاره ای با درک تجریبی خود از فراخوانهای اتحاد که تاکنون داده شده است نه حزب نه جبهه را مطرح میکنند و به میانگینی از این دو رسیده اند. این درک از آنها که مشخصات سامانه خود را از مصلحت و اصول خاص تشکیلاتی و نه از وضعیت کنونی و مشخصات نیروهای مورد خطاب میگیرند و همچنین از آنرو که وظایف میانگین حزب و جبهه را بیش پای نیروها مینهند عدم درک خود را از وضعیت موجود و بحران نشان میدهند. این آلترناتیو همانقدر ناکام خواهد ماند که طالبین واحدهای مکانیکی بی دستاورد مانده اند. پاره ای تنها کار تئوریک را پیش میکنند و از هرگونه شرکت عملی در مبارزات روزانه پرهیز میکنند و پاره ای اتحاد عمل های موردی را در عرصه های دموکراتیک تنها کار مشترک ممکن میشناسند زیرا تنها به وحدت حزبی و آنها از طریق عضو گیری به بزرگتر شدن خود می اندیشند. پاره ای علت پراکندگی را سخت گیری های تئوریک میدانند و از اینرو سرزهای خود را میکشایند و دیگران را به پلاتفرمهای منمنطف تر دعوت میکنند و همانطور که دیده میشود به طرق مختلف اما کار را از پایانش آغاز میکنند.

حزب که باید حاصل همگرایی در عرصه های عملی و نظری و یک پروژه تئارک در این رابطه باشد خود طرف تئارک میشود و پراکندگی و علتیاش از قلم میافتد و حزب که در این رابطه هدف است ←

ایندولوژیک ارائه شد. این طرح برای اتحاد بلاواسطه سوسیالیستها و یا تشکیل حزب یا جبهه نبود و نیست بلکه پیشنهاد ایجاد سامانه ایست برای همکاری آنمنته از سوسیالیستها که میخواهند از طریق حرکت عملی و مبارزه ایندولوژیک سازمان یافته و از طریق نقد سرمایه فی الحال و پاسخگویی به بحران نیروهای همگرای خود را بیابند و ابتدا بساکن اتحاد آنها تلقی نمیشود. این طرح پاسخی است به آن نیروهای پراکنده ای که بعلت تشتت ایندولوژیک موجوده از کار مشترک به ناگزیر فاصله گرفته اند. در واقع تمرکز نیرو حول معضلات اساسی و امکان حرکت مشترک است بی آنکه ابتدا بساکن قصد ادغام یا وحدت مکانیکی این نیروها را داشته باشد و...

از آنجا که ضرورت وحدت بخصوص در لحظه فعلی اکینا احساس میشود بسیاری از نیروها حول این مسئله فعالیت میکنند و در عمل و نظر انحرافات معینی در این عرصه خود را آشکار نموده است. پاره ای علیرغم اذعان بوجود بحران و مشخصات آن یعنی تشتت ایندولوژیک و پراکندگی نیروهای پراکنده و دچار تشتت ایندولوژیک را به وحدت فرا میخوانند، این نوع وحدت طلبی بیشتر به موعظه ای

این جنبش در مقابل گسترش هرچه جهانی تر سرمایه، محلی و محدوده بالی مانده است و هرچه مسائل پاسخی بین المللی طلب میکنند بحرانی تر میشود زیرا با نقد مفاهیم سرمایه حرکت نمیکند و در لحظه ها منجمد شده است و از رهبری جنبش اعتراضی علیه سرمایه عقب مانده است و با ملزومات مبارزات روزانه منطبق نیست. در این عدم تطابق صف بندیهای درونی آن در هم شکسته و در پروسه تحولی نوین قرار گرفته است. پروسه ای که از بازنگری آغاز میشود. هم اکنون در مقابل تهاجم سرمایه علیرغم نیاز به اتحاد و شکل و مبارزه یکپارچه اعتراضات از نازلترین سطح تشکل و انسجام و وحدت نظر برخوردارند. این مشخصات در بعد جهانی و محلی وجود دارد. درصفت بندیهای جنبش کمونیستی ایران پراکندگی و تشتت ایندولوژیک در ابعاد وسیع علاوه بر سرکوب خونین بعلت بحران موجود است. تجزیه خطوط متعارف همچنان ادامه دارد و تلاشهای مکرر برای وحدت از آنجا که مبتنی بر درک از بحران نیست با ناکامی مواجه میشود. در چنین مجموعه شرایطی و با درک معینی از بحران طرح همگرایی بعنوان یک پیشنهاد برای تکمیل و مبارزه

## پروژه های همکاری

خود وسیله دست یابی به خود میشود. اما چگونه سامانه ای در لحظه کنونی میتواند پاسخگویی وضعیت فعلی ما تا آنجا که به نیروهای خارج از ایران مربوط است باشد، به اعتقاد ما همکاری سوسیالیستها حول میبانی سوسیالیسم عام است که در سامانه ای متناسب گرد آیند. سامانه ای متشکل از نیروهای منفرد یا متشکل یا حفظ استقلال نظری و عملی و با هدف اتحادهای آتی از کانال پاسخگویی به بحران در عرصه های نظری و عملی .

در حال حاضر و شرایط کنونی آنچه که میتواند حرکت عملی سامانه را در ابعاد مختلف متحقق کند همکاریهای پروژه ایست به عبارتی دیگر طرف تحقق و سامانه حرکت با در نظر گرفتن استقلال عملی و نظری نیروها شکل دادن پروژه هاست، زیرا از اجتماع عام سوسیالیستهای که قرار است سوسیالیسم و ادیکالیسم کارگری را نمایندگی کنند و هنوز موازین این ادعا را طی «یک مبارزه اینتولوتوییک و حرکت عملی» روشن ننموده اند نمیتوان انتظار داشت که پاسخ عملی - نظری واحدی به همه عرصه های مبارزه یا اساسی ترین آنها بدهند. اگر چنین وحدتی بود تلاشهای تاکنونی که برای وحدت صورت گرفته است مکانیکی از آب در نیامد و وحدت بسادگی متحقق میشد اما تجربه عملی و بررسی وضعیت کنونی بر نشئت اینتولوتوییک و پراکندگی طبیعی آن در اثر بحران دلالت دارد از اینرو باید سامانه ای بنا نمود که هم حرکت در جهت پاسخ به بحران کنونی باشد بلحاظ نظری و هم امکان حرکت حتی الامکان منسجم باشد در عرصه جنبش کارگری و همانکه اجتماع این نیروهای مختلف را تاب بیاورد. به این دلایل پذیرفتن فراکسیونها و استقلال نظری و عملی در این تشکل امری ضروری است اگر بین امور را پذیرفته باشیم نمیتوان سانترالیزم را بمعنای حزبی در این سامانه معمول داشت و هیچ فراکسیونی را نمیتوان ملزم به پذیرش رای اکثریت نمود. فراکسیونی که میخراهد استقلال نظری و عملی اش حفظ

شود اگر اصولا مایل نباشد در نوع معینی از حرکت شرکت نماید نمیتوان آنرا با رای اکثریت ملزم نمود زیرا وجود اختلافات را پذیرفته ایم و استقلال گرایشات را به رسمیت شناخته ایم و تجمع خود رانه با عنوان حزب یا جبهه معین کرده ایم. پس باید به نوعی از مکانیسم دست یابیم که این محتوا را نمایندگی کند و ما را از حرکت عملی بخاطر اختلافات باز ندارد و به فصل مشترک گیری از نظرات که در اساس تقلیل گرانی است نگشاند. در این حالت سامانه باید عملکردهای متفاوت را از جانب نیروهایش ناب بیاورد و امکان تشکیلاتی چنین نوعی در پروسه تدارک باشد. برای تحقق این مشخصه میتوان پروژه های همکاری را پیشنهاد نمود. بر این اساس علاوه بر موضوعاتی برای حرکت که مورد توافق عمومی است هر بخش از نیروها میتوانند بر اساس اعتقادات خود پروژه های مورد نظر خود را سازمان دهند. هر پروژه مستقل از تجمع عام روابط دوفی خود را بر اساس موضوع و سطح کار و میزان همگرایی اش تنظیم مینمایند. بدینگونه آن استقلال فرضی میسر میشود. از سوی دیگر میتوانند دیگرانی را خارج از تجمع عام با خود همراه کند که با پروژه همخوانی داشته باشند و از این طریق حلقه واسطی باشد میان فعالین عرصه معین و کسانی که از سامانه بهر دلیل خارج اما در پروسه همگرایی نیروهای از یک جوهر سهیمند. چنین تشکل متحرکی با انعطاف لازم میتواند انعکاس پروسه همگرایی باشد زیرا خود نیز مکانیسمی پروسه ای است و چهارچوب ثابت و غیر متحرکی نیست . سامانه تجمع سوسیالیستها مسئولیت جمعی در قبال پروژه ها ندارد و تنها امکان تحقق آنهاست. در واقع خود اجتماع پروژه های متفاوت است یا پروژه ها چرخ های حرکت سامانه اند پسوی صف بندی . مدافعیین سانترالیزم بمعنای حزبی در این سامانه باید بدانند که هر نیرویی با هر سطح از همگرایی انگشمال یافته در میان خود نمیتواند به این اصل در عمل وفادار بماند

و سانترالیزم مولود وحدت اراده جمعی است و تا آنجا موضوعیت دارد که سطح معینی از وحدت واقعی در عرصه عملی و نظری موجود است. این بدان معناست که هرگونه نظمی در این سامانه تابع اصل استقلال نظری و عملی افراد و گروههای تشکیل دهنده سامانه است و هر نیرو میتواند در هر مورد معین تصمیم جداگانه بگیرد. بعنوان مثال در حرکتی شرکت و در حرکت دیگر شرکت ننماید یا با همسران خود نوع دیگری از حرکت را پیش گیرد بی آنکه لزوما انشعابی ضروری شود. با این وجود اما موضوعات عامی وجود دارد که همه پروژه ها میتوانند خود را در آن سهیم دانسته و در آن عرصه همکاری مشترک داشته باشند از جمله برلتن مبارزات اینتولوتوییک که یکی دیگر از ابزارها و حلقه های اصلی در تکامل سامانه پسوی همگرایی و قطب بندی است . بیهی است که بر سر موضوعات مورد توافق عمومی نوعی سانترالیزم دموکراتیک میتواند اعمال شود اما تنها با حفظ حق اقلیت در استقلال عملی و نظری که بمعنای حق حرکت عملی بر موازین نظریش در هر مورد معین خواهد بود. یا تعارضی که داده شد اکنون باید بتوان پروژه ها را به در نوع تقسیم نمود. پروژه های خاص و عام . پروژه های عام حول موضوعات نظری و عملی عام یعنی مورد توافق عمومی شکل میگیرد و پروژه های خاص حول موضوعات پیشنهادی از سوی نیروهای تشکیل دهنده سامانه که لزوما همه را در بر نمیگیرد یا همه با آن موافقت ندارند با موازین و پلانفرم آن نیروهایش را در محدوده معینی فرض میگیرد . . . . . بهر حال موضوع کار عمومی نیست . برای پروژه های خاص میتوان مثالی زد. مثلا کسانی که معتقد به نوعی ارتباط گیری معین با طبقه کارگر ایران هستند میتوانند یک پروژه همکاری را در این رابطه تشکیل دهند که بر اساس موضوع کارشان شکل معینی از ارتباط را میان آنها رسیت دهد و بتوانند پاسخگویی این روابط باشند. سامانه عام نمیتواند با

## پروژه های همکاری

تشکل باز و منعطف خود چنین رسالتی را راسا بعهده بگیرد و مسائل و مشکلات عملی آنرا حل کند. اما میتواند این امکان را برای یک پروژه و نیروهایش مهیا سازد تا یکدیگر را بیابند و پلاتنوم و ضوابط این پروژه را تنظیم نمایند، بی آنکه تعهد یا وظیفه ای بر دیگران تحمیل نماید یا آنکه در روابط درونی این پروژه دخالت داشته باشد. بدین است که مبارزه ایندولویژیک بین پروژه ها تاثیرگذاری متقابل را هموار میکند. در پروژه های خاص آنچه بنام ساترالیزم در کل سامانه رقیب است میتواند به جدی ترین وجه بسته به توافق و موضوع کار رعایت شود و در پروژه هایی طی مبارزه ایندولویژیک و انکشاف همگرایی در هم ادغام شوند. سرنوشت چنین سامانه ای و جهت حرکت آن صف بندیهای درونی و بهیچاثری تحقق همگرایی نیروهای از یک جوهر است. از طریق نقد وضعیت کنونی و پاسخ نظری و عملی معین به آن ضرورت سازماندهی پروژه ها از آنروست که سامانه را نباید در چهارچوب فعالیت عمومی خفه کرد زیرا فعالیت عمومی ممکن در لحظه فعلی و بطور خود بخودی چیزی فراتر از اتحاد عمل های موردی و مرسوم نیست. نه بخاطر ضرورت فراروشی از اتحاد عملهای موردی بلکه بخاطر وظیفه معین لحظه فعلی یعنی پروژه تدارک اتحاد و همگرایی نیروهای از یک جوهر در عرصه عملی و نظری زیرا آنچه این سامانه را از حزب یا جبهه یا هر شکل دیگری از همکاری متمایز میکند نه تنها شکل پروژه ای آن بلکه وظیفه و موضوع کار آنست.

پروژه ها در کنار خود میتوانند همکاری های دیگری را سامان دهند که با شرکت نیروهای دیگر موضوع خاصی را دنبال کند. این بدان معنی است که سامانه تنها به انکاف نیروهای خود حرکت نمیکند بلکه معتقد به پیوند میان نیروهای فعال یک عرصه عملی معین است که با هم اشتراک لازم را در محدوده فعالیت دارا هستند. مثلا پروژه همکاری در عرصه ادبیات چه را مثال میزنیم. این پروژه باید

رسالت خود را سازمان دادن فعالیت در این عرصه قرار دهد نه به انکاف صرفا نیروی خودش چنین وظیفه ای را برای خود انتخاب کند. در حالت دوم چند نفر که علاقتی در این رابطه دارند جمع میشوند و به کار میپردازند. اما در حالت اول که مورد نظر ما است فعالین عرصه ادبیات چه بی آنکه لزوما در سامانه عام عضویت داشته باشند یا نداشته باشند می توانند مورد خطاب پروژه باشند. موضوع اصلی پذیرش جهت گیری معین در عرصه تقسیم کار است به نحوی که در یک عرصه وسیع جهت گیریهای همسو بر موضوعات اساسی متمرکز شوند.

تنها خطری که میتواند یک پروژه را تهدید کند آنست که موضوع کار خود را بی توجه به سطح ارائه واحد واقعی خود یعنی نقاط واقعا مشترک چنان عام انتخاب کند که در حرکت عملی منجر به تجزیه اش شود اختلاف نظر چنان حاد باشد که از قبول تا رد حرکت صدعیانی بیاید. برای احتراز باید اول موضوع پروژه معین و نیروهایش در اساسی ترین جنبه های مربوطه اشتراک نظر داشته باشند و اختلافات نتواند تا نفی حرکت را شامل شود در اینصورت باید به آسانی بتوان پروژه را به اجزاء قابل عمل تجزیه نمود و هر بخش با نیروی هم نظر خود پروژه را دنبال کند. هر پروژه میتواند مخالفت خود را با پروژه های دیگر از کانال مبارزه ایندولویژیک علنا و آشکارا اعلام نماید این عمل به قطب بندیها یاری میرساند و گرایشات از یک جوهر را بهم نزدیک خواهد کرد.

تلاشی که بصورت ارائه یک راه حل مبتنی بر واقعیت دوره گذار کنونی و ترسیم شماعتی از پروژه اتخاا میشود یقینا در عرصه عملی به اشکال مختلف تصحیح خواهد شد اما مهم اینست که آغاز گاه تحلیل خود را بر واقعیات کنونی گذاشته باشیم و قصدمان فراروشی جهتمناز وضعیت کنونی باشد. ازاینرو این طرح نه تنها در عرصه عملی بلکه در عرصه نظری محتاج تصحیح و تکامل از سوی خود جمعی است.

برای انجام بیشتر مطلب در خاتمه خلاصه و فشرده آنرا به شرح زیر توضیح میدهم. اجتماع سوسیالیستها بر مبنای سوسیالیسم عام (بشایه نضا و امکان و عرصه همکاری) برای تمرکز بر معضلات عملی و نظری در عرصه جنبش کارگری - کمونیستی از کانال بازیابی، بازیگری و باز سازی یعنی نقد سرمایه و پاسخ به بحران کنونی در جنبش کمونیستی آغاز گاه پروژه ایست که روند شکل گیری صف بندیهای جدید را تسریع میکند. طرف این همکاری منعطف و تنوع پذیر است و منطبق با تکامل پروژه همگرایی متحول میشود یعنی طرف و محتوا هر دو در پروژه تغییر میکنند و نشانه تکوین این پروژه قطب بندی درونی آنست هرچه این قطب بندی کاملتر و واقعیت باشد و از کانال نقد سرمایه کنونی گذشته باشد این پروژه هم موفق تر و کاملتر طی شده است. این سامانه اما بنا بر عدم انکشاف نقاط اشتراک واقعی اش یکبارچه نمیتواند حرکت کند و سامانه های حرکتش پروژه های عام و خاص هستند.

این طرح مغایرتی با فعالیت گروههای متشکل ندارد و درعرصه پروژه اتحاد میان نیروها مطرح است.

س - فرسنگسار

بازنگری  
هو سوسیالیسم  
همگامی کنیم!

# آیا سوسیالیسم ممکن است

اجتماعی خود را از دست داده باشند و ایضا نقد کارل مارکس خالی از زمینه عینی گشته باشد. چنین است که طی دو قرن تلاش اینتلونژیک جامعه بورژوازی برای تخطئه مارکسیسم در کشاکش طبقاتی به تلاشی مایه‌ساز می‌ماند.

اما مگر قرار بود سوسیالیسم محصول اجتناب ناپذیر سرمایه‌داری باشد و ماتریالیسم تاریخی کارل مارکس حکم تکامل فراماسیون‌های اجتماعی (بطور مکانیکی و جبری) بنوعی عالی‌تر و متقدم‌تر را صادر کرده است. اگر چنین بود لابد بیستی سالها و دهه‌ها پیش سوسیالیسم بر پا می‌گشت و بشریت قرن بیستم مجبور به زندگی و مبارزه در زیر یوغ دهشتناک‌ترین ارتجاع اجتماعی میشد. بنابراین نه تنها الزام فراماسیون‌های اقتصادی اجتماعی در روند تاریخی بطور مکانیکی و خودبخودی جای خود را به نظامی برتر نمی‌دهند، بلکه همانطور که تکامل می‌یابند می‌توانند راه عقب‌گرد را نیز طی کنند و حتی ناپدید شوند. مارکس و انگلس بعنوان اولین مدافعان ماتریالیسم تاریخی بیش از هر کس به این حقیقت وقوف داشته‌اند و در عین حال از رزمندترین مبارزان راه سوسیالیسم بوده‌اند و برای پیشرفت مبارزه طبقاتی نیز جنگیده‌اند. ماحصل نقد کارل مارکس بر شیوه تولید اجتماعی و تلاش همه مبارزینی که ایده‌های مارکسیسم را توضیح داده‌اند و پراتیک کرده‌اند این ایده مرکزی است که تنها طبقه کارگر بعنوان یک نیروی اجتماعی به لحاظ عینی و ذهنی در موقعیتی می‌تواند قرار بگیرد که بتواند جامعه بورژوازی را دگرگون نموده و با سازماندهی اقتصادی-اجتماعی نوع عالی‌تر بر شیوه تولید سرمایه‌داری غلبه و جامعه‌ای بی طبقه که فاز نخستین آن سوسیالیسم است را بیا نماید. مارکس در استنتاج خود می‌نویسد: «ترقی صنایع که بورژوازی حاصل بلاوراده و بلامقاومت آن است به جای انفراد کارگران که ناشی از رقابت است وحدت انقلابی آنها را از طریق ایجاد جماعت‌های کارگری

جایگزین می‌کند. بنابراین با تکامل سرمایه بزرگ همان پایه‌ای که بورژوازی بر آن استوار است و از آن طریق تولید کرده و محصولات آن را تصاحب می‌کند در هم می‌ریزد. بنابراین بورژوازی بیش از هر چیز گورکن خود را بوجود می‌آورد. زوال او و پیروزی پرولتاریا امری اجتناب ناپذیر است... از میان طبقاتی که امروز در مقابل بورژوازی قرار دارند فقط پرولتاریا یک طبقه انقلابی است.»

در هسته مرکزی اندیشه کارل مارکس طبقه کارگر بعنوان نیروی عینی انقلاب اجتماعی صاحب رسالتی تاریخی است. اما آنچه اهمیت اساسی دارد برای انجام این رسالت تاریخی بنیانگذاران مارکسیسم علاوه بر عامل عینی بر عامل ذهنی تاکید کرده‌اند. بنوعی که تا طبقه کارگر به طبقه‌ای برای خود مبدل نشود و به موقعیت خود آگاه نگردد، بدست هیچ نیروی دیگری غلبه بر مناسبات سرمایه‌داری ممکن نیست. از اینروست که سرنوشت بشری و خلاصی از نابرابری‌های اجتماعی با سرنوشت طبقه کارگر گره خورده است. اما تمیزشود یک حزب یا جریان سیاسی که با آرمان عدالت خواهی و برابری مبارزه میکند چشم خود را بر شرایط عینی و ذهنی موقعیت طبقه کارگر امروز فرو بندد و طبقه کارگر را آنطور که هست و مبارزه میکند نبیند.

تجربه اما مثالها نشان می‌دهد که اینرا ثابت کرده است. ایرادی به این نمی‌تواند باشد که بخش وسیع از فعالین چه که با حس تعلق طبقاتی آرمانهای کارگری را دنبال میکنند از روشنفکران هستند، اما این انحراف بزرگی است که هر آینه احزاب و سازمانهای با بافت روشنفکری با داعیه نمایندگی طبقه کارگر در مبارزه سیاسی شرکت کنند و بجای نیروی اجتماعی عینی انقلاب، خود را موهف به انجام رسالت تغییر جامعه بورژوازی نمایند. تاریخ سنه اخیر تجربه این انحراف را بکرات ثابت کرده است. گوییم که یک حزب یا سازمان در موقعیت اپوزیسیون بوده باشد و یا حتی در

موقعیت قدرت سیاسی. در دو حالت وقتی حزب و سازمان بجای طبقه کارگر می‌نشینند نتیجه چیزی جز جدائی روزافزون از نیروی عینی انقلاب و حتی رودروشی با این طبقه بیار نمی‌آورد.

تجربه به ما می‌آموزد که این جدائی اجتماعی - خواه ناخواه بنوعی از بوروکراتیسم می‌گراید و همه ارزش‌های مبارزاتی را طعمه نظام قدرت می‌سازد. شکست بزرگترین انقلاب سوسیالیستی تاریخ بشری و تجربه دگرگونی احزاب و سازمانهای چپ و رشد سائترالیسم بوروکراتیک گواه این واقعیت‌اند. زندگی سیاسی این تجربه را نیز به اثبات رسانیده است که بسیاری از احزاب و سازمانهای چپ بجای نیروی عینی انقلاب اجتماعی، طبقات و اقشار دیگر را جایگزین می‌نمایند و حیات خود را وقف الگو سازی از اتفاقات تاریخی می‌نمایند که بنا به موقعیت ویژه این کشور و یا آن کشور نمونه‌های موقتی از تلاش انقلابی را بر جای گذارده‌اند. و هر بار بر این واقعیت نیز صراحت بخشیده‌اند که پیروزی طبقه کارگر و انجام ساختمان سوسیالیسم امری جهانی است و نه ملی! بنابراین هیچ جنبش دمکراتیکی، اعم از جنبش جوانان، زنان، دهقانان، جنبش دفاع از محیط زیست، جنبش صلح، جنبش‌های رهایی بخش ملی و همه جنبش‌های مسلح و غیر مسلح در سه قاره آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین و حتی در نوع پیروزمند خود هرگز نمی‌تواند از چنین موقعیتی برخوردار شود که با تغییر توازن قوای طبقاتی در سطح جهانی پیشرفت در مبارزه طبقاتی ایجاد نماید که موجب تعرض کارگری در ابعاد فراکشوری گردد و هیچ نیروی اجتماعی دیگری چه در کشورهای باصطلاح جهان سوم و چه در کشورهای صنعتی پیشرفته جز طبقه کارگر از این موقعیت اجتماعی-اقتصادی برخوردار نیست که بتواند سرنوشت جامعه را از دست سرمایه‌داران بیرون بکشد و جامعه را بر اساس وحدت و همبستگی نیروی کار در بندی جهانی سازماندهی نماید.

## آیا سوسیالیسم ممکن است؟

این قدرت یک واقعیت اجتماعی اقتصادی است و نه یک اسطوره. تنها به این دلیل که اولاً حتی برای کارل مارکس «وحدت انقلابی»، «همبستگی»، ایجاد «جماعت های کارگری» یک گرایش نسبی در درون طبقه کارگر است و نه یک گرایش مطلق. کسانی که از طبقه کارگر اسطوره می سازند، به وجدان کارگری نیز بمثابة یک گرایش مطلق می نگردند و با همین مطلق گرایی امروزه در عدم وحدت انقلابی و همبستگی مابین طیف وسیعی از کارگران و رقابت بجای ایجاد جماعت های کارگری دلایلی برای روی گردانی از طبقه کارگر و در بهترین حالت روی آوری به طبقات دیگر تحت ستم می سازند. دوما در عصری که با انقلاب صنعتی آغاز شد تاریخ جامعه با مبارزه میان طبقه کار و سرمایه رقم خورده است. تاریخ آیا اثبات دیگری جز این دارد که هرگاه کارگران اراده کرده اند تمام چرخها از حرکت باز ایستاده اند. هنگامیکه همه شهرها، خیابانها، ماشینها، کارخانه ها، وسائل ارتباط جمعی و وسائل تولید انرژی و همه چیز بنیست کارگران ساخته میشود و بنیست کارگران بحرکت در می آید، آنوقت تجربه نزدیک تنها یک اعتصاب سراسری عمومی کافی است که هر کسی و از هر طرفی این قدرت اجتماعی را جدی بگیرد. بنابراین تا هنگامیکه تاریخ نیروی اجتماعی دیگری را بمنصه ظهور نرسانیده است که بتواند حتی بجای سوسیالیسم نوع متمدن تری از زندگی اجتماعی را سازمان دهد، در مرکز افکار مارکسیستی، طبقه کارگر تنها نیروی اجتماعی است که قادر خواهد بود بشریت را از مصائب سرمایه داری خلاص نماید و سوسیالیسم کمکان آنترناسیو سرمایه داری است.

در جبهه متفقان و در دستگاه ایدئولوژیک بورژوازی اما طی ۲۰۰ سال اخیر همواره تلاش شده است که به اشکال مختلف از وزن اجتماعی قدرت کارگری کاسته و رسالت تاریخی این طبقه به زیر سؤال کشیده شود. شکی در این نیست که همه چیز در حال حرکت بوده و هست.

بویژه در پدیده های اجتماعی هیچ چیز ایستائی وجود ندارد. اما این چه ربطی به این دارد که بدون تغییر شرایط هستی زندگی اجتماعی، بدون تغییر مناسبات تولید، بدون تغییر قانون ارزش اضافی و بدون تغییر منطق حرکت سرمایه که همواره حاکمتر سوره را هدف دارد با به زیر سؤال کشیدن هویت و قدرت کارگری، عده ای ارتدوکس تر از مارکس جهت گیری ایدئولوژیک خود را با تحفظ مارکسیسم توأم می نمایند. چنانکه آندره گوز مارکسیست سابق فرانسوی حدود ۱۵ سال پیش می نویسد: «تحول تکنیکی در مسیری نیست که تولید کنندگان روزی مالک تولید اجتماعی شوند. بلکه در مسیر امحاء تولیدکنندگان اجتماعی است و به سبب آثار انقلاب انفورماتیکی کار اجتماعها لازم را به صورت امری درجه دوم و حاشیه ای در می آورد. هنگامیکه خودکاری ماشینها به حد کمال رسیده، شماره اشتغالها که باقی می ماند هر چه باشد معال است که سرچشمه هویت و قدرت برای شاغلان باشد».

آندره گوز نمونه تئوریک از تئوری بافانی است که در دو کتاب خود تحت عنوان «خدا حافظی با پرولتاریا» و «در راه بهشت»، تلاش کرده است «قانون ارزش کارل مارکس را که بر مبنای استثمار نیروی کار زنده تبیین شده است باطل اعلام نماید و متناظر از تحول تکنیکی، ماشین و کامپیوتر را منشأ آفرینش «ارزش» جایزند. چنین ادعایی را نیز توراتی در جزوه ای بنام «باز هم دانشان بهران مارکسیسم» نوشته است: «این طبقه با مبارزات خود، علیرغم تصام پنداره های سوسیالیستی که به او القا کرده اند و علیرغم تمام سنتهای انقلابیگری ضد سرمایه داری که به او داده اند به رشد و پالندگی سرمایه داری و در نتیجه دسکراتیزه کردن هر چه بیشتر جامعه کمک شایانی کرده است. اما انقلاب تکنیکی نیمه دوم قرن بیستم نقطه عطفی در پروسه تاریخی مبارزات این طبقه است. با انقلاب الکترونیکی و کامپیوتری اعضای این طبقه

به میزان فزاینده با رباتر و کامپیوتر تعویض میشوند و بیکرش پیوسته در حال آبروتن و کوچک شدن و نقش اجتماعی آن در حال کاهش یافتن است».

فی الواقع جوهر نظرات نویسنده گانی امثال آندره گوز و روبرت کووتس و نورانی نعل به نعل یکی نیست اما آنچه جملگی انجام میدهند در شرایط حاضر از گرایش تکنیکی، شرایط عینی انقلاب کارگری را بیزیر سؤال می کشند و نقطه پایانی بر مبارزه طبقاتی مابین طبقه کار و سرمایه می گذارند.

یواخیم هیرش از جمله کسانی است که با صراحت لهجه یک نشورفرمیست، آندره گوز را بخاطر سنت شکنی اش در تئوری مارکسیستی اقتصاد سرود تعجید قرار میدهد و در کتاب مفصل خود تحت عنوان «سرمایه داری بدون آنترناسیو» (۱۹۹۰) مدعی میشود که سرمایه داری امروزه در شکل اجتماعی و روابط زندگی بطور ریشه ای تغییر کرده است و مفهوم پرولتاریا افسانه شده است.

بدین ترتیب با این چند نمونه می بینیم گرایشهای مختلفی متناظر از گرایش تکنیکی سرمایه داری بویژه پس از جنگ دوم جهانی بر آن شده اند به کشف رخنه در تئوری مارکسیستی اقتصاد بر آیند. این گرایش تکنیکی از زمان ارزش اضافه نسبی آغاز به رشد کرده است و بموازات آن ترکیب ارگانیک سرمایه را متناظر ساخته است. از همان هنگام توجه «تئورسینهای مختلفی اصم از کسانی که ایده های مارکسیستی را دنبال می کرده اند و هم اقتصاددانانی که مبلغ سرمایه را واضح قوانین سوره بری اند، معطوف به پروسه ماشین شدن تولید بوده است.

قبل از همه کارل مارکس اما با درایتی بی نظیر در تعمق خویش منطق حرکت این گرایش را پیش بینی کرد. بدون اینکه تردیدی در تئوری ارزش اضافه بخود راه دهد و ماشین و عبارات تکنیکی امروزه کامپیوتر و ربات را با منشأ ارزش اضافه که فقط کار زنده است تعویض نماید.

## آیا سوسیالیسم ممکن است؟

مارکس در گروندریسه تاکید می کند اگر توسعه ماشینی بعدی برسد که نیروی کار انسانی از پروسه تولید حذف شود، منشا، ارزش اضافه خشک و سیستم تولید کالا برای سود فرو می باشد. طبیعتاً پیامد این وضعیت، بحران ساختی لاعلاج سرمایه داری خواهد بود. این حد برای کارل مارکس مرز رشد سرمایه داری است که در عین حال مرز فرو پاشی آن نیز هست. اما آیا جامعه سرمایه داری امروزه در این مرز ایستاده است؟ آیا این بحران آخرین بحران سرمایه داری است؟

توراتی همعقیده روبرت کووتس می نویسد: تمام بحرانهای فاکتوری سرمایه داری بحران اضافه ارزش و عدم تحقق آن که بشکل اضافه تولید آشکار می شد یعنی بحران رشد خود سرمایه. بحران انباشت سرمایه بود که با توقف های موقتی پروسه انباشت روبرو می شد اما بحران های آتی سرمایه داری نه بحران پروسه انباشت بلکه بحران پایان منابع پروسه انباشت است یعنی بحران پایان منابع ثروت مجرد، یعنی بحران مجردترین شکل سرمایه یعنی بحران خودپول است.

مشکل نیزه‌کنش مشترک خردیسا ریفرندولف بنام Cach, Crach and Crisis در بررسی بحران سرمایه چنین ارزیابی می کنند « که بحرانهای فاکتوری سرمایه داری بحران رشد سرمایه یعنی بحران انباشت فوق العاده ارزش بود، اما از آنجا که خود منبع ارزش یعنی کار زنده در حال رقیق شدن و بتدریج بخار شدن است و از سوی دیگر پول جهانی که قدرت خود را در سرمایه تنزیلی متمرکز کرده است نماینده جلی ارزش است. بحران شیوه تولید سرمایه داری بیش از آنکه بحران اضافه تولید و فوق انباشت باشد بحران پولی و بورس بازی است. کاهش ارزش کالاها و تحلیل رفتن نیروی انباشت سرمایه از یک سو و تزریق منام پول و انتشار برای شوک تراپی و سریانگاهدانشتن تولید ارزش از سوی دیگر علیرغم کاهش منام ارزش کالاها که می بایست به کاهش قیمتها منجر شود . . . »

بهر حال در مباحث نقد اقتصاد سیاسی چپ تزه های مارکس همواره بایستی مورد مطالعه قرار داشته باشد. اما تفاوت اساسی بزرگی هست مابین درک کارل مارکس از آن حد «ویژه شیوه تولید سرمایه داری» یا این استنتاج که «این شیوه تولید بهیچوجه یک شکل مطلق برای تکامل نیروهای مولده و تولید ثروت نیست»، با درک امثال روبرت کووتس که امروزه معتقد به رسیدن سرمایه داری به مرز نهایی است و بحران سرمایه داری را بحران فروپاشی سیستم تولید کالائی سرمایه دارانه ارزیابی می کند.

صرفنظر از تنوعی پردازشهای بنماز مارکس، اینکه در دراز مدت انقلاب صنعتی سوم و اتوماسیون کامل آیا منجر به کاهش وزن طبقه کارگر خواهد شد و چه بسا شرایط عینی انقلاب پروتاریائی را نیز به زیر سؤال خواهد کشید؟ سئوالی است که پاسخ آن ابتدا به ساکن «هر چیز محتمل است» می باشد.

مارکس در این رابطه توضیح میدهد، هر پیشرفتی در نیروهای مولده که شمار مطلق کارگران را کاهش دهد یعنی عملاً تمام ملت را قادر کند که کل تولید خود را در زمان کمتری انجام دهد، انقلابی را موجب خواهد شد. زیرا شمار بیشتری از جمعیت را از جریان خارج می کند. در اینجا باز مانع حدود ویژه شیوه تولید سرمایه داری ظاهر میشود و اینکه آن بهیچوجه یک شکل مطلق برای تکامل نیروهای مولده و تولید ثروت نیست، بلکه حتی پایین تریبب بیک نقطه تصادف وارد می شود.

در آن زمانی که شیوه تولید سرمایه داری به مرحله ای می رسد که تکامل نیروهای مولده متوقف میشود و حتی رو به تخریب می گذارد که پیامدهای آن طبقه کارگر را با عقب نشینی های اساسی مواجه خواهد ساخت، زمان فقر و بیکاری مطلق فرا خواهد رسید و سیستم تولید و مصرف فرو می پاشد آنوقت آژیان کامپیوتریست بایستی جواب بدهند چرا

کامپیوترها و ماشینها گالاهائی را که «شرار ارزش مبادله» اند را نمی خردند. واقعا در نیمه راه اتوماسیون کامل هم اگر قرار داشته باشیم، کسانی که با این گرایش تکنیکی کاشف منشا، جدیدی برای ارزش اضافه گردیدند و کار ماشین و کامپیوتر را با کار زنده تعویض نمودند، بایستی پاسخ بدهند پس چرا سرمایه داران همه کارگران را به خانه هایشان نمی فرستند و در همین امروز که سرمایه داران طبقه کارگر را با بیکار سازی وسیع توده ای مواجه کرده اند پس چرا باز هم اکثریت آحاد جامعه را کسانی تشکیل میدهند که گذران امور زندگی شان مشروط به فروش نیروی کارشان است.

وقتی اکثریت آحاد جامعه دخالتشان از پروسه تولید حذف شود و بطور کلی کسی نتواند نیروی کارش را بفروشد تا در ازای آن بتواند مسکن بکشد، لباس بپوشد، بخورد و بیاشامد، آیا قدرت خریدی باقی می ماند تا حتی اگر کامپیوترها و ماشینها هم کالائی تولید کردند، کسی بتواند از آنها بهره مند شود؟ مسلماً خیر! بنابراین با حذف مطلق نیروی زنده و ایضا کار زنده از خط مقدم پروسه تولید، کل شیرازه زندگی از هم می پاشد و سرمایه داران که با هدف افزایش سود گرایش تکنیکی را تقویت می کنند با چنان تناقضاتی از همین امروز مواجه اند که گویی با دست خود گور خود را می کنند.

امروزه این گرایش تکنیکی لقب راسیونالیزه یا عقلانی کردن پروسه تولید در معنای خاص کلمه و به عبارتی صرفه جویی بخود گرفته است. سرمایه داران میکوشند با سازماندهی جدید تولید با استراتژی راسیونالیزه و با مخارج کمتر نیروی کار را مجبور به توان و بارآوری بالا نمایند. در هر حالتی اعم از اینکه با افزایش تولید در ساعات کار کمتر و چه در حالتی که با بیکارسازی های وسیع و سلب محل کار از عده ای از کارگران، عده دیگری را تحت فشار کار بیشتر قرار دهند، کسب ارزش اضافه و سود بعنوان هدف بجای خود باقی

## آیا سوسیالیسم ممکن است؟

است. عقلانی کردن اما قبل از هر چیز با دخالت ماشین و با اتومازیسیون انجام می شود یعنی که با تطبیق خارق العاده قطعات ریز و درشت و سائیل، تدارکات تولید و ارتباطات با مخارج کمتر تولید کالا بطور غیر عادی بالا برده میشود. از هنگامیکه وسایل الکترونیک و میکروالکترونیک وارد پروسه تولید شد (نیمه دهه ۶۰-۷۰) مرحله راسینتالیزه وارد فاز بالاتری گردید. ماحصل این پروسه یا نسخه های تاریخی از تالیوریسم - فوردیسم تا پست فوردیسم و تیوتالیسم که هر کدام در پاسخ به بحرانهای سرمایه داری طراحی شده اند، طبقه کارگر را با پدیده های جنینی در سازمان تولید مثل کار گروهی، انتظار از بالا به پایین برای ارتقاء کیفیت کار، پدیده تولید باریک و پیدایش باصطلاح کارگران مستقل، مواجه ساخته است که مبارزات آنرا متأثر از خود می نمایند.

از میان مباحث چه دو توسعه بیش از سایرین توجه خود را به بحران فعلی سرمایه داری که ثقل آن در کشورهای صنعتی پیشرفته قرار دارد معطوف داشته اند. کارل هاینس روت در مقاله مفصل خود بنام «بازگشت پرولتاریا و ترس چپ» از نتایج اجتماعی تغییر فرم سرمایه داری از فوردیسم به پست فوردیسم و شکل سازماندهی تیوتالیستی یا تولید باریک به این نتیجه می رسد که تغییرات جامعه شناسانه قوی بر طبقه کارگر دارد بر جای گنارده میشود. در لوزیایی های کارل هاینس روت در تمام قاره ها شرایط کاری برای طبقه کارگر دارد تغییر می کند. تعداد بیشتری از مزدبگیران از دستگاههای اتحادیه ریخته می شوند و نشانه های متعددی وجود دارد که «پرولتاریای مدونی» یا این طبقه بیدار می باید که برانند عامل تغییر شرایط جامعه بیک شرایط انقلابی گردد. در بحثهای کارل هاینس روت، این انقلابی محقق و پزشک آلمانی یک رابطه مکانیکی میان بحران اقتصادی و انقلاب برقرار میشود. او بر نقش دوگانه اتحادیه ها چشم فرو می بندد و بسیج سیاسی لایه ای

حاشیه ای از کارگران را مطرح می کند. روبرت کورتس نیز از محققین آلمانی که وصف شمای کلی از تزهایش در سطوح بالا آمد دومین نغری است که اهم توجه خود را معطوف به بحران سرمایه داری کرده است. او در تجزیه و تحلیل خود فروپاشی دولتهای بوروکراتیک کارگری را از فروپاشی اقتصادی جهان سرمایه داری نتیجه می گیرد با این منطقی که شوروی سابق و اتمارش بر پایه سیستم تولید کالائی قرار داشتند که همین پروسه مدونیزاسیون را در مقابل سرمایه داری نوع غربی پیش می بردند با این تفاوت که تاکید بیشتری بر نقش و دخالت دولت داشتند. در تز روبرت کورتس اما اصولاً نقش طبقه کارگر برای تغییر جامعه خارج از دستور است.

همانگونه که گفته شد او با مطلق کردن تز مارکس و تطبیق آن با شرایط فعلی به مرز نهائی جامعه سرمایه داری رسیده است. بعدی که سیستم سرمایه داری را نیز بعنوان یک عامل عینی فراموش می کند و در ذهنی گزینی محض پرسی می زند که نتیجه عملی آن چیزی جز محافظه کاری محض نیست.

از موجه راست نیز اما عده زیادی از محققین که بنوعی رگ و ریشه در سوسیال دمکراسی قدیم دارند، با الهام از نظریه کائوتسکی یکی از تیوتالیستهای انترناسیونال دوم که دیکتاتوری پرولتاریا را نفی و از دمکراسی سیاسی دفاع مینمود و معتقد بود با جلب آرای «طبقه متوسط» در پارلمان بنفع پرولتاریا میتوان در راه سوسیالیسم گام برداشت، امروزه با چسبیدن به این «طبقه متوسط» اما از کاهش وزن طبقه کارگر حرف میزند و از سوسیالیسمی دفاع می کند که طبقات دیگر مرکز ثقل وزن اجتماعی آنند. عبارتی می توان گفت این نظریه در مابرای راست نظریه حتی کائوتسکی قرار دارد\*\*

برخلاف عقیده هر مدعی از موجه چپ و یا راست وزن اجتماعی طبقه کارگر طی دوست سال اخیر نه تنها کاهش نیافتد بلکه روز بروز افزایش بیشتری می یابد.

سرمایه که بر اساس منطق انتکراسیون حرکت تاریخی میکند، موجد کاهش منام وزن اجتماعی انتشار به اصطلاح متوسط، خرده تولید کنندگان و از این قبیل لایه های اجتماعی است. هر چند این جابجایی اجتماعی کشور به کشور فرق میکند، اما قانون اساسی تمرکز سرمایه در هر نقطه که پای مناسبات تولید سرمایه داری رسیده است بجای خود باقی است. ماشینی شدن پروسه تولید هم بطور خاص نه تنها از شمار کلی کارگران نکاست بلکه ارزشی از برده ماشینیها پدید آورده است که می توان از آنها حداکثر ارزش اضافی را پیرس کرد. بحث تفاوت ما بین کارگر ماهر و غیر ماهر هیچ ربطی به شمار کارگران ندارد. طبیعتاً سرمایه داران نمی توانند بطور نامحدود بدون اینکه سود بالا برود، ماشینهای پیچیده را با کارگران غیر ماهر پر کنند. پس کارگر غیر ماهر کمتر از کارگر ماهر جستجو می شود. اما مسئله بیکار شدن چه ربطی به ماهیت طبقاتی میلیونها انسان دارد. طبقه کارگر در جامعه امروزی بنا بر قانون حرکت سرمایه تنها طبقه ای است که بطور نسبی و مطلق گرایش به رشد دارد.

این یک بحث مفتوح بوده و هست که مفهوم طبقه چیست. طبقه، طبقات و مبارزه طبقاتی پدیده هایی هستند که قبل از مارکس از دوران رم باستان که مطابق حق دولت رم هر شهروندی بر اساس مالیاتها بشکل لایه های مختلف تقسیم بندی میشوند تا پیدایش سوسیالیستهای تخیلی تا مارکس و تا امروز وجود داشته است. مارکس هم بصراحت میگوید: مبارزه طبقات کشف من نبود. نقد مارکس اما بر مناسبات تولید اجتماعی دریافت دیگری از طبقه و مبارزه طبقاتی بست میدهد. او نیز از واژه پرولتاریا\*\*\* استفاده می کند. بعد از مارکس این مفهوم همواره در بین کسانی که خود را به نگرش مارکسیستی پایند می دانسته اند و چه در بین کسانی که با دریافت های غیر مارکسیستی پدیده های اجتماعی را تحلیل می کرده اند مورد بحث بوده است. طبیعتاً پیروان مارکسیسم



## آیا سوسیالیسم ممکن است؟

گوشیده‌اند تا این مفهوم را دقیقتر تعریف نمایند. این بحث امروز نیز جریان دارد.

عده ای اما میگویند از مباحث مارکس حول «طبقه مغز کارگر - پروتورها» این مفهوم را القاء کنند که پروتورها محدود می‌شود به کارگران دستی در صنایع بزرگ. بمبارتی کارگرانی که کار تولیدی دستی انجام میدهند. صرف نظر از درستی یا نادرستی این برداشت، اما در زندگی واقعی آنچه جریان دارد اینکه این بخش از کارگران در زمان حاضر رشدی ندارد و حتی محدودتر می‌شود. اگر شمارپردازی شبه سوسیالیستی را کنار بگذاریم کسانی که تعریف از پروتورها را در این سطح محدود نگه مینارند منطقی نیستی از تغییر رادیکال جامعه نیز دلسرد شوند. برای مارکس اما پروتورها مجموع کارگران بود. (میشود بحث کرد کدام بخش از کارگران مثلا پروتورهای صنعتی از سایر بخش‌های این طبقه بنا بر موقعیت عینی فعالیت جسمی و فکری اش از قابلیت بهتری برای پذیرش آگاهی و سازمانی برخوردار است و در عمل چگونه دسته آگاه و پیشاهنگ رادیکال کارگری از درون این بخش شکل میگیرد تا از بخشهای دیگر ( امروزه بدون اینکه نقد مارکسیستی بر شیوه تولید سرمایه داری صدمه ای ببیند بلیستی مفهوم پروتورها دقیقتر تعریف شود. طبقه ای که جز نیروی کارش چیزی برای فروش ندارد. طبقه ای از کارگران که فقط تا موقعی زنده‌اند که کار پیدا کنند و فقط موقعی کار پیدا می کنند که کارشان سرمایه را افزایش دهد.

امروز با پیشرفت شکفت آید نیروهای مولده استثمار در مقیاس وسیعی دارد انجام می گیرد و تولید راسیونالیزه تمام رشته های کار دفتری و خدماتی و تولیدی را با هم دارد چفت و بست می دهد. امروزه مزد بسیاری از مزدگیران هیچ ربطی به سود سرمایه داران ندارد. بنابراین نه فقط کارگرانی که در خط مقدم رشته‌های تولیدی مشغول بکارند، بلکه همه باصطلاح اقتصادی سیاسی بورژوازی مزدگیران یعنی

کلیه کسانی که مجبورند تانپوری کارشان را بفروشند و درآمدشان بعدی نیست که سرمایه گذاری کنند و خودشان را از این شرایط کاری برهانند جزء مجموع طبقه کارگر هستند.

رشد این طبقه در تاریخ سرمایه داری اما مترادف رشد آگاهی طبقاتی نیست. وگرنه بحث مارکس در باره «طبقه درون خود» به «طبقه برای خود» بی ربط می نمود. آنچه مسلم است این طبقه در تاریخ خود باثبات رسانیده است که قادر به تحقق وحدت و همبستگی آگاهانه طبقاتی است. تنها کسی که فرق روش زندگی و مبارزه توده کارگران را از عناصر آگاه تا بحال تجربه و یا آموزش ندیده باشد ممکن است به ارزیابی عجولانه نسبت به وضعیت جنبش کارگری جهانی در غلط، بنحوی که این طبقه در کلیت خودش تکلیف شود. یا برسر اینست که آگاهی طبقاتی چگونه میتواند در بین آحاد وسیعتری از توده های کارگر توسعه پیدا کند. طبیعتا با راسیونالیزه و بحران شدید اقتصادی که بعد از بحران دهه ۳۰ حادثترین بحران تاریخ سرمایه داری است که طی آن تا بحال بانکها و کارفرمایان میلیاردها دلار خسارت دیده اند، وقتی زندگی انسانهایی که با کار مزدی شرایط هستی خود را فراهم می کنند، در اثر بیکاری مزمن و فقر روزافزون، این شرایط هستی در معرض خطر قرار میگیرد، سرچس از روحیه عقب نشینی در بین توده های کارگر ناشی از ترس از آینده نامعلوم ایجاد می گردد، در محل کار رقابت عابین کارگران شکل می گیرد و مطالبات آنها تقلیل می یابد. بنابراین بیکاری شدید و سرکوب بعنوان دو عامل بازدارنده در حرکت کارگری نقش بازی میکنند. در کشورهای صنعتی پیشرفته نیز تاثیر دهه ها بورژوازیزه کردن طبقه کارگر از طریق اتحادیه های کارگری و حجم زیاد تبلیغات بورژوازی ایلمی نقش کرده اند. بعلاوه رفم های اجتماعی تا بحال و در مواردی سهم کردن کارگران در بخشی از

سهم کارخانه ها تاثیرات خود را بر زندگی و مبارزه کارگران بخشیده است. امروز اما اتحادیه های کارگری نیز در عمل کاری جز هماهنگی با راسیونالیزه کردن پروسه تولید نمی توانند پیش ببرند و از تعداد اعضای آنها کم میشود. در فضایی از ناپاوری در بین آحاد کارگران که چگونه دولت و کارفرمایان بسرعت طی چند سال به تغییر فرم اجتماعی به ضرر منافع اکثریت مردم مشغولند، زمینه سازماندهی و سازمانیابی مستقل کارگری فراهم میشود. اینها چلنگی عواملی عینی اند که مبارزه طبقاتی را نه بصورت خطی بلکه توأم با عقب نشینی، پس روی و پیش روی مواجه می سازند.

هیچ سازمان و حزبی نمی تواند با دستورالعمل و تحکم به کارگران که این کار را بکنند یا نکنند این شرایط را تغییر بدهد. کاری که میباید اما این است که اهم تلاش ها معطوف به کمک به مبارزه ای شده که طی آن آگاهی طبقاتی کارگران توسعه و بر زمینه سازمانیابی مستقل کارگری وحدت و همبستگی میان شمار بیشتری از کارگران صورت تحقق بخورد بگیرد و خود کارگران برای تغییر شرایط و تعیین سرنوشت خویش بدست خویش بمیان بیایند.

تعرض دولت و کارفرمایان به منافع کارگری زمینه ساز مقاومت و حرکات وسیع اجتماعی است که بالطبع بستر بازی را برای جنبش سیاسی، طرح مطالبات فوری و سازماندهی قدرت تعرضی متقابل به دولت و کارفرمایان مهیا میکند. مسئله اصلی اما غلبه بر عقب ماندگی های ذهنی در تجربه مبارزات وسیع توده ای است که در وحدت و همبستگی نیروی کار صورت تحقق بخورد خواهد گرفت. چرا که تنهاوقتی اکثریت توده کارگران به قدرت متحدی آگاهی یابند که میتوانند قدرت تحریکگر سرمایه داری را در هم شکنند و بشریت را از سقوط به آستانه بریریت و نیستی نجات بخشند و جامعه ای ایجاد نمایند که در آن شرط آزادی همگان آزادی فرد است و آنوقت زندگی بزرگ پیروزی بصدا در خواهد آمد و از صفحه ۱۹



بجران پولی ارزی  
(یک ترجمه از مندل)

«سیکل عادی صنعتی» در چنین اوضاعی گردش داشته است. در حال حاضر تمامی کشورهای اروپایی یک دوران رکود را سپری می کنند. ماستریخت بر این نظر بود که بتوان شرایط مالی و اقتصادی کشورهای عضو را تعدیل دهد. اما شرط لازم برای «سیستم واحد پول اروپا» تمرکز بخشی از ذخیره های پولی کشورهای مختلف عضو می باشد که در این حالت آلمان متضرر خواهد شد. در بهترین اوقات این نفاذکاری علی رغم تمامی دردهایش قابل تحمل میسر می شود، چرا که هر کسی می توانست امیدوار باشد که بتواند در این وسط سودی به جیب بزند، اما در دوران بحران خودخواهی های مقدس که هر کس بفکر خویش است و می خواهد خودش را نجات بدهد، منفعت یکی به معنی زیان دیگری است و به این دلیل است که مشکل بتوان نظمی همچون ماستریخت ایجاد کرد.

۲- علی رغم آنچه که بنظر می رسد، این حلقه اقتصاد آلمان و نه قوتش بود که پیشبرد سیستم واحد پول اروپا را مانع شد. ظرف شش ماه صادرات آلمان معادل ۱۰٪ نزول یافته و تولیدات صنعتی اش طی یک سال رقیبی حدود ۶٪ کاهش داشته است. ممکن است اعتراض بشود که بانک فدرال آلمان بواسطه حمایتش از ثبات مارک آلمان مشکلات صادرات آلمان را بیشتر کرده است که در جواب بایستی گفت بانک آلمان به علت یدعی های سرسام آوری که نتیجه وحدت سرمایه دارانه دو آلمان می باشد با آلترا تپو پیچیده تری درگیر است. هر نوع سیاست «تسریع مجدد» باعث رشد تورم و هر سیاست حمایت از تثبیت مارک آلمان باعث تشدید رکود می گردد. در نتیجه تلاش بی ثمر در جهت بهبود وضع اقتصادی، ابتدا سقوط نرخ لیر انگلیس و متعاقب آن سقوط لیر ایتالیا، پزوتای اسپانیا، کرون سوئد و نهایتاً فرانک فرانسه را بدنبال داشت.

۳- کشورهای دیگر بازار مشترک نیز با معضل مشابه ای درگیر هستند. این وضعیت - در مقایسه با اوضاع آلمان -

بواسطه ضعف بیشتر اقتصادیشان تشدید می گردد. بدین دلیل آلمان بعد از عدم موفقیت «ماستریخت» در شرایط نسبتاً مساعدتری از دیگر شرکا و رقابیش قرار دارد، گر چه او نیز ضعیف تر گشته است. هرگونه تقویت ثبات مالی در سایر کشورهای اروپا و هر شدت رکود بر اقتصاد آلمان تأثیری منفی خواهد گذاشت. از نتیجه این وضعیت سعی می شود - نه الزاماً برای دراز مدت - راه حلی تجربه شود که حداقل در راستای اهداف ماستریخت باشد هر چند به تمامی اهداف آن منجر نشود.

۳- آیا این همان اروپای «دوسرعت» است؟ در حال حاضر بیشتر بنظر می رسد که فقط یک اروپای «سرعت» وجود دارد: یک منطقه مارک آلمان، یک منطقه میانی (فرانسه، انگلستان، ایتالیا) و یک منطقه با اریز باز هم ضعیف تر. اگر هلند، بلژیک، لوکزامبورگ و احتمالاً دانمارک به منطقه مارک آلمان بپیوندند، این نه به آن دلیل است که آنها حاضرند هرگونه دیکنه آلمان را بشتروند، بلکه بدین دلیل که این مسئله با منافع بودوآزی این کشورها تطبیق می کند. برای فهم علت این مسئله کافی است، نظری به سهمیه صادرات این کشورها به آلمان و تقی این صادرات در مجموعه تولیدات این کشورها انداخت. برای بودوآزی این کشورها و بدون شک برای اطریش که در بازار مشترک را می گوید نه فقط امتیاز روابط با آلمان است که نقش بازی می کند، بلکه مسئله تحکیم و تقویت بازار مشترک، بقای اقتصاد ملی این کشورها را تعیین می کند. صادرات آنها به کشورهای بازار مشترک که در منطقه مارک آلمان نیستند، تقریباً به همان اندازه صادراتشان به کشورهای منطقه مارک آلمان می باشند. دولت های این کشورها آلمان را تحت فشار قرار خواهند داد که بتوانند از این طریق به وحدت با فرانسه و انگلستان برسند. هدف آنها نجات بازار مشترک است. بلژیک که ریاست شورای وزرای اروپا را به عهده دارد، بفتح آنها موضوع خواهد گرفت. دهنه (Dehaene)

سالانه رشد می کند و این بدین معناست که هر هفت سال یکبار ارزشها حدود ۵۰٪ نقصان خواهند یافت و سرمایه داران وادار میشوند بدنبال بااصطلاح پناهگاههای ایجاد ارزش تازه ای بگردند: معاملات ملکی، سهام، طلا، و سایر فلزات گرانبها، اوراق بهادار بایستی در مقابل بی ارزش شدن پول تضمیناتی عرضه بکنند! یعنی بهره هایی بیشتر از حد معمول بدهند. این هست دلیل اصلی اینکه سرمایه پولی علی رغم فروزی این بالا بودن نرخ بهره را توضیح میدهد. پیرو گزارشی از «روزنامه اقتصاددان» (The Economist) نرخ واقعی بهره - صرف نظر از تورم - در آلمان فدرال ۲/۶٪، هلند ۴/۵٪، بلژیک ۵/۵٪، اسپانیا ۶/۷٪، فرانسه ۷/۱٪ و دانمارک ۱۱/۸٪ می باشد. یعنی ارقامی بسیار بالاتر از نرخ متوسط تاریخی (۱) - لازم بیادآوری است که این ارقام به شیوه ای تصنعی پایین تر از میزان واقعی شان انتخاب شده اند.

۴- از بیست سال پیش تاکنون کساد اقتصادی چشم گیری حاکم است.

## بحران پولی ارزی

نخست وزیر بلژیک این مسئله را در یک مصاحبه مطبوعاتی اعلام کرد (۲).  
۷- ارزی ایجاد چنین نظمی با تمایل سیاسی رهائی از تسلط همه جانبه آلمان تطابق می کند. تسلطی که ناشی از قدرت مافوق اقتصادی آلمان است. از نقطه نظر بودووازی اروپا رهبری تاکسون بازار مشترک توسط فرانسه و آلمان ، اکثریت ساعدتری می باشد. قدرت نظامی فرانسه (و تا حدی انگلیس) امکان یک رهبری نظامی آلمان را خنثی می کند.

۸- الاغ بازار مشترک در واقع در گل گیر کرده است اما هنوز می توان آنرا بیرون آورد. این مشروط به تمایل کنسرنهای چند ملیتی اروپایی است. بنحوی که بنا به قدرتشان نمی توانند آنها را نادیده گرفته در این رابطه کفایت اشاره شود که تجارت داخلی کشورهای بازار مشترک در مقایسه با ۴۹٪ در سال ۱۹۸۰ در سال ۱۹۹۰ ۶۰٪ تمامی حجم تجارت دوازده کشور را تشکیل می داد.

به غیر از این قدرتهای متمایل به بازار مشترک اروپایی، اما تمایلات دیگری نیز در بین دوازده کشور بازار مشترک وجود دارند. تراست هایی که عمدتاً بر بازار داخلی جهت گیری دارند و نیز شرکتهای چند ملیتی یا نسب غیر اروپایی و همینطور مقاومه کاران کوچک و متوسط که بواسطه توافقات اخیر در معرض خطر قرار دارند و نیز همچنین بخش خصوصی و غیر عمومی که تا به حال با اصطلاح تحت حمایت بازار مشترک قرار داشت. علاوه بر اینها نیروهای بودووازی وجود دارند، که بر عدم مشروعیت نهادهای اروپایی در بین مردم واقفند.

این گروه اخیر توانایی یک عکس العمل موثر در مقابل بحرانهای اقتصادی و انفجارات اجتماعی را ندارند. این عدم مشروعیت بدون شک بواسطه غرور نکتوگراتانه و عدم حساسیتهای سیاسی کمیسیونهای بازار مشترک هرچه بیشتر هوردا می گردد. این گروه ، همانطور که بحثهای حول ماستریخت بخوبی نشان دادند، توانایی فروش کالایش را ندارد. این اما یکی

از نکات فرعی مسئله است ؛ نکته اساسی عدم وجود هرگونه خودآگاهی اروپایی در بین اکثریت توده های مردم است. اینان هیچوجه خود را متعلق به یک دولت به اصطلاح اروپایی «در حال شکل» نمی دانند. در واقع آنها کمتر از سالهای قبل از «۱۹۲۸» تحت تاثیرات ناسیونالیستی قرار دارند و نسل جوان بویژه ، بواسطه مسافرتها و انتخاب شریک زندگی بدون در نظر گرفتن مرزهای جغرافیایی و تعلقات مرمهشناسانه ، طبیعا بسیار تحت تاثیر قرار گرفته است، اما هنوز هویت ملی کهنه رو به انحطاطشان جای خود را به یک هویت بین المللی نداده است. به همین دلیل فعلا امکان رجوع به ناسیونالیسم هنوز باقی است. این هویت جدید می تواند فقط قدم به قدم و از نیازها و تجارب جدید و همینطور مبارزه ی مشترک فرامیزی گسب شود. «وحدت اروپا» فقط میتواند زمانی پیشرفت کند که بتواند برای تمام بازار مشترک نقش داور را بین ۵۰ تا ۶۰ نیروی مختلف بازی کند. یعنی باید روش چانه زنی و اخاذی سازماندهی شده را پیشه کند. طبیعی است که پیشرفت ها بسیار کند و امکان پس روی ها فراوان خواهد بود.

۹- عوامل اساسی دیگر بترتیب ذیل می باشند. مشکلات وحدت سرمایه دارانه اروپا جای خود را در مشکلات جهانی دارند. اینجا عمدتاً مسئله جنگ تجاری سه جانبه (آمریکا ، ژاپن ، اروپا) مطرح می باشد. هنوز هیچکدام از این سه نیرو قدرت رهبری لازمه را یدست نیآورده است تا بتواند خواسته هایش را به دیگر نیروها دیکته کند. نقش اصلی را در این رابطه نزول فاجعه آمیز سهم تولیدات آمریکا در مقایسه یا رقبای اصلیش بازی می کند. مقایسه شود با جدول شماره ۱

کنسرنهای چند ملیتی اروپایی نسب و سایر قدرتهای اقتصادی و سیاسی اروپا یک بازار مشترک مستحکم را بعنوان بهترین وسیله جهت دفاع از منافعشان در مقابل رقبای آمریکایی و ژاپنی ارزیابی میکنند. در شرایطی که واشینگتن و توکیو با شتاب دائم التزایی از منافع بویینگ Boeing ، آی . بی ام IBM و کسون Exxon دفاع می کنند، پاریس ، رم ، مادرید و بروکسل هنوز نیروی کافی جهت دفاع از فیات (Fiat) ، سئات (Seat) ، رن پوئلنک (Rhone Poulenc) فیلیپس (Philips) و یا سولوی (Solway) را ندارند.

۱۰- علیرغم مرعظه هایی که برای نیات ارز می شود، وسوسه ی بکارگیری قیمتها بعنوان اسلحه ای در جنگ تجاری واقعی انکارناپذیر است. سرمایه داران آمریکایی و ژاپنی تضعیف بازار مشترک ، متمایب اضمحلال سیستم واحد پول اروپا را جشن می گیرند.

از طرف دیگر تقویت «دلار» و «پن» به صادرات آمریکا و ژاپن تا حد زیادی زبان رسانده است. در ماه ژوئن پیلان تجاری آمریکا بالاترین میزان گسترش را در پنج سال گذشته ثبت کرد. رشد رکود در اروپا و رشد فقر در بین ملتهای «جهان سوم» تاثیرات مشابهی بنسبیل خواهند داشت، اما خوشحالی از عدم موفقیت دیگران فقط مدت کوتاهی دوام خواهد

۱۹۷۰	۱۹۷۵	۱۹۸۰	۱۹۸۶	۱۹۸۷
ژاپن ۴۹۵	۴۱۷	۲۵۲	۲۱۴	۱۸۸
آلمان ۵۲۷	۳۷۱	۳۳۰	۲۶۹	۲۰۱
بازار مشترک ۱۱۳	۹۳	۱۳۱	۱۰۴	۱۵۸
ژاپن+ بازار ۷۷	۶۴	۷۷	۶۷	۶۷
مشترک ۱۱۳				

جدول ۴: سهمیه تولیدات آمریکا در درصد تولیدات کشورهای دیگر

## بحران پولی ارزی

داشت.

۱۱- ثبات نسبی نرخ ارز در دهه ۸۰ منوط به رونق اقتصادی بعد از رکود سالهای ۸۱-۱۹۸۰ بود. معاملات بورس و معاملات ملکی به رشد این تکامل تسریع بخشیدند، اما علیرغم آن این روند پایستی بنحو اجتناب ناپذیری به پایان غضبناکی ختم میشد. در این رابطه کانیتس جنجال بورس اکتبر ۱۹۸۷ یادآوری شده. در آنوقت پول در گردش صدام بیشتر وارد بازارهای ارز شد. تصمیم گیرهای سیاست پولی ۳۶ ژوئیه ۱۹۹۳ خطر ریسک بورس بازار را بیشتر می کنند. تهدیداتی که از جانب پائین آمدن قیمت‌ها ناشی میشوند به این مسئله شدت می بخشد. بهمین دلیل سرمایه پولی مجدداً بخش بورس را ترجیح میدهد. در نیویورک، لندن، پاریس و فرانکفورت نرخ سهام از حد بالاترین ارقام سال ۱۹۸۰ بالاتر میشود (مقایسه شود با جدول ۲). این اعداد شامل تاثیرات تورم نمی باشند، بهمین خاطر باید آنها را بمقدار ۳۵ تا ۵۰٪ تقلیل داد تا مقدار واقعی نرخ سود سهام بدست آید.

جدول ۲:

رشد نرخ سهام به واحد پول هر کشور صریحاً با احتساب سرمایه گذاری مجدد سود سهام در مقایسه با سال ۱۹۸۷ :

سوئد	+۱۵۷٪	هنگ کنگ	+۳۷۹٪
استرالیا	+۱۲۸٪	فرانسه	+۱۶۴٪
ایالات متحده	+۱۲۰٪	هلند	+۱۵۵٪
آمریکا			
آلمان	+۱۰۶٪	انگلستان	+۱۵۹٪
بلژیک	+۹۹٪	دانمارک	+۱۴۷٪
منبع: ساندی تایمز (Sunday Times) ۱۹۹۳/۸/۱۵			

اما با توجه به اینکه برای این رشد، رشد معادل در روند تولید وجود ندارد، باید منتظر یک اکتبر ۱۹۸۷ تازه ای باشیم.

۱۲- میتران (Mitteran) و

بالادور (Belladur) که تا به حال آلمان ها را برای حمله ای که بر علیه فرانک شده بود مقصر میدانستند، اینک از توطئه های موفیانه سهام بازان بر علیه فرانسه شکایت می کنند. اینان اگر از پاپ یوهانس پاول دوم و یا آیت الله خینی پیروی می کردند، با همین قدر حق به جانبی ابلیس و یا شیطان بزرگ را مقصر میدانستند.

اما گویا با روح زمان تطبیق نمی کنند که عملکرد بورس بازاری را برای مکانیسم های درونی اقتصاد سرمایه داری برای ارزش های بنیادی جامعه سرمایه داری برسویت شناخت. اما واقعیات سرسخت تر از اساطیر هستند. این بورس بازان رسوا، صرفنظر از عناصری همچون سرورس (Cegre Soros) که اعمال قهرمانانه شان به مطبوعات جلال دادند، واقعاً چه کسانی هستند؟ (۲)

کسی که بتواند پرده از ملیت آنها بردارد، باید خیلی با هوش باشد. حتی آن کسانی که در نیویورک و یا توکیو فعالیت می نمایند و طبیعتاً اغلب فرانسوی هستند. وقتی که مسئله بر سر کسب سریع و بدون ریسک پول باشد، دیگر مبین پرستی و سایر احساسات برتر نقش چندان مهمی نخواهند داشت. در سیستم حاضر نشان دادن هوس کارگران مهاجر خیلی ساده تر از شناسایی هویت صادرکنندگان سرمایه است. آیا واقعاً خرابکارانه است اگر سؤال شود: چقدر از بانکداران فرانسوی جزء بورس بازاری بودند که بر علیه فرانک معامله میکردند؟ یکی از جزئیات جالب توجه با استناد به خبرنگار ساتی تایمز این می باشد که رئیس فدرال رزرو (Federal Reserve Board) بانک مرکزی آمریکا، در حال حاضر به بانکهای خصوصی وامهایی می پردازد. با بهره ۲/۵ تا ۴٪ کمتر از آنچه اینان از خرید بدون درسر استاه قرضه دولتی دریافت می کنند. با این شرایط پولدار شدن احتیاج به زیرکی چندان ندارد.

نفعی که بانکهای آمریکایی می برند بصورت فاجعه آمیزی افزایش یافته است و آنان این سود را در جهت سرمایه

گذاری در بازارهای ارز بکار میبرند. هفتش آنها برای سود سرازه سیری ناپذیر است. اینجا مسئله بر سر منابع کوچک نیست و قهرمانان نجیب و شریف ما بدنبال ماجراجوییهای تازه تری هستند.

۱۳- ما هیچ اشکی برای فقدان ماستریخت نمیبریم. پرونده وحدت اروپا پروژه ای غیر دمکراتیک برای پی رفت اجتماعی، برای مصدومیت آزادیهای دمکراتیک، برای تاکید بر جامعه درگانه میثتی بر رشد راسیسم و نژادپرستی و برای تهاجم بر علیه حلق «جهان سوم» می باشد. ولی اگر چه ما برای ماستریخت سوگواری نمیکنیم به همان اندازه نیز از عواقب آن خوشحال نیستیم. چرا که «ماستریخت» نه بواسطه فشار یک حرکت توده ای با شکست مواجه شد، بلکه این شکست نتیجه پیچیده گی تضادهای درونی نظام سرمایه داری است. قدرت ابتکار عمل بیش از پیش در دست های بورژوازی باقی می ماند و طبقه کارگر بیش از پیش در معرض تهدیدات هر چه بیشتر است.

وضعیت اقتصادی و اجتماعی طبقه کارگر همچنان مبتنی بر بیکاری باقی خواهد ماند. ارقام مطلق و حتی ارقام نسبی بیکاری در جمهوری فدرال آلمان، فرانسه، ایتالیا، اسپانیا در حال حاضر رقمی بیش از سالهای ۳۰ را شامل میشود. بر افکار حرکت سازمانده شده کارگری و بر روحیات کارگر، بیکاری و ترس از بیکاری غالب می باشد و در چنین شرایطی صدراعظم آلمان کل (Kohl) بدون هیچگونه در دلی اضافه کردن روزهای کار در هفته را موعظه می کند. طبیعی است که بیبانشکاران و صاحبکاران باید خود مخارج این اشتغال را بر عهده بگیرند. اما هلموت کل بعد به این واقعیت پی اعتنائی می کند که همین افراد به کار گرفته شده آیا علاوه بر آن دارای آن قدرت خریدی هستند که بتوانند مجموعه رو به رشد کالاها و خدمات اجتماعی را بپردازند که باید از جانب بخش اعظم شرکتهای بافروش برسد. بدون تحلق ارزش اضافی، احیای انباشت سرمایه غیر ممکن

## بحران پولی ارزی

است. «آدمهای آهنی» هیچوقت کالای مصرفی نخواهند خرید.

کارشناسان بین المللی سرمایه گذاری (منجمله نماینده ی بانک ایندوسونز (Indo-Suez Bank) با صراحت سنگدلانه ای که پیش از استهزا می نمود، توافق کردند که آلمان بعد از شکست ماستریخت احتیاج به کاهش شدید هزینه های تأمینات اجتماعی دارد (۵). کل صدراعظم آلمان فنوال، از فرمان پیروی کرد و در تاریخ ۱۱ اوت کاهش شدید تأمینات اجتماعی را منجمله بیمه کاری بعد از ۲۵ سال را اصلاح کرد. حکومت های ایتالیا، اسپانیا و پرتغال نیز بلافاصله از او پیروی کردند. در پرتغال حتی زمزمه میشود که به بچه های ۱۴ ساله دوباره قانوناً اجازه کار داده شود. در این بین فقط روزنامه آلمانی «زمان» Die Zeit اعلام خطر کرد و می پرسد که سرانجام قیات غرب تحت این شرایط به کجا میرود.

جنبش کارگری برای اینکه بتواند در مقابل این تهاجم سرمایه داری استقامت بکند، باید خود را از این افسانه که گویا وی مقصر وجود بیکاری است رها کند. آمار بروشنی نشان میدهند که علت وجود بیکاری این مزه های بااصطلاح بالا نیستند بلکه برعکس در کشورها و مناطقی که دارای بالاترین میزان دستمزد می باشند حداقل نرخ بیکاری حاکم است (۶).

مسئولین مسئله بیکاری آن کسانی هستند که تعیین می کنند، کجا، به چه هدفی و به چه میزانی باید سرمایه گذاری شود. سرمایه گذاری «راسیونالیستی» (به اصطلاح عقلانی) به جای ایجاد اشتغال تازه امکانات موجود کار را متلاشی می کنند. جنبش کارگری، باید پیش از هر چیز خود را از هرگونه توافق بر سر دفاع «از قدرت مسابقه ملی» دور نگه دارد. چرا که در اینجا منافع خودش را قربانی خواهد کرد. این قمار است که تمامی انسانهایی که کار می کنند و تمام ستمکشیدگان، پیش از آنکه شروع شود، آنرا خواهند باخت.

اگر این بااصطلاح برتری ملی

بپذیرفته شود، دیگر امکان هرگونه سازماندهی در مقابل تهدیدات جایجا کردن مراکز تولید از بین خواهد رفت. کنسرنهای چند ملیتی هر طور شده کشوری پیدا خواهند کرد که در آن دستمزدها و تأمینات اجتماعی در سطح پائین تری قرار دارند و بدین ترتیب خواهند توانست روند سهرقهایی اجتماعی را به جریان اندازند.

مبارزه با ماستریخت و شرایط متعاقب بعد از شکست آن با نسخه های ملی (ناسیونالیستی) چیزی نیست مگر خودکشی. تنها پاسخ موثر عملگره مشترک تمامی کارکنان و ستمدیدگان همه کشورها در مقابل همکاری طبقاتی با سرمایه داری ملی اروپایی و یا بین المللی است. اعضای فصال اتحادیه های کارگری باید پیوسته ارتباطات تنگاتنگی و در وهله اول با همکارانشان که در کنسرنهای چند ملیتی شاغلند ایجاد کنند. نیروهای ما باید روی کم کردن رادیکال ساعت کار در هفته با پرداخت مزه کامل متمرکز شوند. این تنها راه موثر مبارزه با بیکاریست.

ما باید بدون هیچ شک و یا حمایت نیروهای واقعی سازماندهی شده طبقه کارگر، خواسته های ویژه اجتماعی و دمکراتیک مان را از نهادهای بازار مشترک مطالبه کنیم. اما پیش از همه وظیفه ی ترویجی و آگسیون مشخص ما باید در جهت مبارزه علیه بیکاری، علیه راسیسم و فاشیسم و دفاع از مهاجرین و تقویت همبستگی با «جهان سوم» باشد.

اینها وظایف ساده ای نیستند، اما این تنها راه جلوگیری از پس رفت ها و سردرگمی هاست. ما باید با پیروزی در چند نبرد عملی شروع کنیم. نمایلات حاضر تنها میتواند با پیروزی های عملی تغییر داده شوند. پیروزی گردهمایی نیروهای چپ - برای «آگسرناتور اروپای کار، همبستگی، خرد و شهادت» در ۱۲ ماه ژوئیه - فقط اولین قدم در این راستاست. قدمهای دیگری باید در این راستا برداشته شود و برداشته خواهد شد.

توضیحات:

۱- اقتصاددان The Economist

۱۹۹۳/۶/۳۱

۲- Quotidie de Bruxelles

۱۹۹۳/۸/۱

۳- مقایسه شود با تحلیل جالب

«پیشرفت» این عنصر در بیزنس ویک

(Business Week) ۱۹۹۳

۴- ساندی تایمز Sunday Times

۱۹۹۳/۸/۷

۵- مقایسه شود با Massive Cut

in German Welfare Expenditure

International Herdd Tribune vom

14.15 August 1993

۶- شش یا هفت کشوری که

بالاترین حقوق ها و دستمزدها را دارند

(سوئیس، لوکزامبورگ، دانمارک، هلند و

آلمان غربی دارای کمترین میزان بیکاری

هستند.



## متدولوژی دولت بدون ایدئولوژی

روش یا متدی که از تئوری عام علمی و تجارب عام ایندولوژیکی حرکت کند، الزاما به یک استراتژی منطبق با شرایط اجتماعی اقتصادی مشخص نمی انجامد.

متدولوژی علمی عبارت از کاربرد اصول و تجارب عام در شرایط و موقعیت حاضر، یعنی انطباق دادن اصول و تجارب عام با ویژه گی های اجتماعی اقتصادی، سیاسی، تاریخی جامعه مشخص است. این مهم نیز بدون درک دقیق علمی از شرایط اجتماعی، متناسبات میان طبقات درگیر مبارزه طبقاتی و بدون داشتن زمینه های عملی و انقلابی که بتواند ماده های خام چنین شناختی را فراهم آورد ممکن نخواهد بود.

روش و متدولوژی در عمل انقلابی تدوین میگردد، چرا که عمل با فراهم آوردن ماده خام برای تئوری، تئوری را در جریان مادی شدنش حکم و اصلاح میکند، زوانه و ناخالصی هایش را فریال می کند، و از یک سطح شناخت به سطح شناخت عالی تر فرا میرود. یا بعبارت بهتر تئوری منشأ عمل است، و عمل با ایجاد روش های خاص تئوری و ایجاد فضا و ظرفیت تئوریک به صورت نیاز بر تئوری تاثیر میگذارد و عمل را دگرگون میکند.

این روش عملی به ما نشان میدهد که پدیده تاریخی را چگونه باید در جای خود قرار داد و روشن کرد که اقتصاد بورژوازی در کجا و چگونه از خلال توسعه صرفا تاریخی - تولیدی اش به شیوه های تولیدی ماقبل خود پیوند می خورد. تلقی و استنتاج درست از این قوانین به عنوان روابط پدیده آمده در جریان تاریخ، همواره ما را به مقایسه هایی می کشاند که مستلزم بازنگری به گذشته نظام سرمایه داری است. روش یا متد یازنگری به گذشته ها اگر با تلقی درست از قوانین سرمایه داری اوضاع حاضر همراه باشد کلید درک گذشته را در اختیار ما میگذارد و در واقع به ما امکان میدهد که قانون حرکت

تاریخی را کشف کنیم و دراییم که شکل تولیدی کنونی جامعه در کجاها کمیتش می لنگد و چگونه جای خود را به شکل بعدی می دهد.

ریشه های تاریخی اقتصاد بورژوازی و تاریخی بودن این مرحله از تولید در صورت بنفشی های پیشرفته سرمایه داری بر مقدماتی قرار دارد که اکنون از بین رفته است، اما همین مقدمات در صورت بنفشی های اقتصادی نارسد یافته طوری عمل می کنند که گویی نه نتیجه اقتصاد بورژوازی که مقدمه آنند، و از این رو عده ای به جای اینکه متدولوژی خود را بر نتیجه استوار سازند به مقدمه پناه میبرند و به تنابیی سواي آن چیزی که هست میروند. یابعد با مطلق کردن جنبه ذهنی اسلوب و متدولوژی به مجموعه ای از اسلوب کار میروند که هیچ رابطه با تئوری ها و جهان بینی علمی ندارد.

در مقابل این دیدگاه، عینی گرایان قرار دارند که فکر میکنند متدولوژی برخلاف علم مبارزه طبقاتی در طول تاریخ با تکامل قرین نبوده است. اینان با این فکر به جداسازی اسلوب از جهان بینی علمی که در واقع تفکیک ناپذیر است، به متدولوژی دست می یابند که جنبه عینی آن مطلق است و با مطلق شدن جنبه عینی اسلوب در سطح پدیده ها باقی میمانند و در ضمن مبارزه با واقعیت ها تسلیم آن میگردند.

این متدولوژی پایه و اساس رئالیسم سوسیال دمکراسی اروپا و آسیا را تشکیل میدهد که در روند مبارزه طبقاتی با مکاتب ایده آلیستی از جمله کلیسا و مسجد به یک جا رسید، چرا که مکاتب رئالیستی دوران گذشته بر اصالت عالم عینی پای می فشرده و خود به خود در روند مبارزه طبقاتی جنبه عینی شیوه مبارزه مطلق میشد. و چون هم در مکاتب رئالیستی و هم در مکاتب ایده آلیستی زایش دوباره و تکرار، گره زده باز بینایی قانون عمل و عکس العمل یکی از اصول مشترک و انکارناپذیر کلیه مکاتب بود، دو خط موازی در سیاست

به عکس هندسه همیگر را قطع کردند. با سبک فلسفه سیاسی سوسیال دمکراسی که پیرو مکتب باصطلاح رئالیسم سوسیالیستی بود به همان نتایجی رسید که مکاتب ایده آلیستی به حکم منافع به آن رسیده بودند.

اما خطاست اگر فکر کنیم که سوسیال دمکراسی اروپا و یا سوسیال دمکراسی کشورهای هم چون ایران می توانستند به تفکیک عناصر از دو مکتب متضاد دست بزنند، زیرا تفکیک این عناصر از نظر فلسفه سیاسی مستلزم تفکیک از نظر اقتصادی بود، و انگشت گذاردن روی مسئله اقتصاد، انگشت گذاردن روی بسیاری از مسائل بود که از عهده و توان طبقاتی آنها فراتر میرفت. چون سوسیال دمکراسی اروپا و یا سوسیال دمکراسی روسی و ایرانی نمی توانست خود را یک شبه در چنگال ایندولوژی با فلسفه ای بیابد که با منافع طبقاتی اش متضاد باشد. و به همین دلیل نیز بود که الیافسکی در سالهای دهه ۱۹۶۰ که تقریبا اپورتونیسم و ریزوتنیسم برای بلعیدن آخرین ته مانده های سوسیالیسم انقلابی دندان تیز کرده بودند و همراه با سوسیال دمکراسی آلمان اعلام کردند، که برای مارکس و انگلس «مسئله اصلی نه شناخت حقیقت بلکه نحوه دریافت حقیقت یعنی اسلوب بود». اپورتونیسم و ریزوتنیسم که در واقع تکیه گاه بورژوازی در جنبش کمونیستی و کارگری است با جدا کردن اسلوب از جهان بینی بی تفاوتی کامل به جهان بینی علمی را اعلام و راه را برای اکتلیسم و ایده آلیسم فلسفی گشودند. و رئالیسم دیالکتیکی سوسیال دمکراسی جای خود را به پندارگرایی دیالکتیکی سپرد و جنبش کمونیستی و کارگری را به چنین بحرانی کشاند که امروز مقدمات پیش گامان مطلق گرایی جنبه عینی اسلوب با چنین تفکری و با طرح ریزی پروژه سازش طبقاتی، فلسفه علمی و آئین سوسیالیستی را از محتوای انقلابی آن تهی ساختند و آنرا تا حد عبارات میان تهی بورژوازیبرال، پذیرش آزادی و عدالت اجتماعی تنزل دادند و به قدرت گیری لیبرالیسم اقتصادی که

## متدولوژی دولت بدون ایدئولوژی

دوران اش سپری شده بود حیات تازه بخشیدند. برخلاف دیدگاههای فلسفه سیاسی سرسیال دمکراسی اما مسئله مارکس و انگلس نحوه دریافت حقیقت نبود، بلکه به تقد کشیدن واقعیت ها و نشان دادن جوهره و ذات جامعه سرمایه داری، از خرد بیگانگی انسان و روند تحول و تکامل این مرحله از تکامل طبقات اجتماعی بود، و در این روند بود که به مسئله اساسی زیر دست یافتند:

اینکه وجود طبقات تنها به دوره مشخصی از توسعه تاریخی تولید مربوط میشود، و اینکه مبارزه طبقاتی اجبارا به دیکتاتوری پرولتاریا می انجامد، و اینکه دیکتاتوری خود تنها یک دوره انتقالی برای محور تمام طبقات و رسیدن به جامعه بی طبقه است.

سوسیال دمکراسی و هدف آن از جداسازی اسلوب از جهان بینی در واقع نفی دیکتاتوری پرولتاریا و جدا کردن دموکراسی از سوسیالیسم و به سازش کشاندن طبقه کارگر و نمایندگان آن بود.

این سیاست بعد از فروپاشی اردوگاه و به ثمر رسیدن مبارزه سوسیال دمکراسی و بورژوازی بین المللی شکل دیگری به خود گرفت و این بار بحث را نه از حیطه فلسفه بلکه مستقیما از دولت آغاز کرد و به نفی ایدئولوژی دولت رسید. پیشه ساختن این سیاست توسط سوسیال دمکراسی و شکل عوفی کردن سیاست او به هیچ وجه شگفت آور نیست، چون اندیشه نظری هر دوران و در نتیجه اندیشه دوران ما، محصول تاریخی به شمار میرود که در ازمنه گوناگون اشکال شیدنا متفاوت به خرد میگردد. بنابراین دوگانه اندیشان دبروی که خود را در پشت اندیشه سوسیالیستی و مارکسیستی پنهان ساخته بودند امروز با شکلی کاملا متفاوت از دبروز چهره می نمایانند و با تکیه بر اندیشه مارکس و گروآوری نقل قول های فراوان از مارکس که البته به دوره های مختلف نوشته های او مربوط می شود، و از نظر تجرید و انواع در سطر مخفلی قرار دارند، کوشش می

کنند اثبات نمایند که مارکس با هر دولت ایدئولوژیک مخالف است. کوشش این نویسندگان و تنویسین های خرده بورژوا از نظر ارائه نقل قول ها قابل تحسین است، لیکن نه تنها نکته جدیدی برای چگونگی طرح بحث از نظر مارکسیستی مطرح نمی کنند، بلکه حتی قادر نیستند این متدولوژی نوین را درست بکار گیرند و بر تناقضات تنویک که لاجرم از عمل مبارزاتی آنها بر می خیزد فائق آیند، بدبختی این نویسندگان و تنویسین های خرده بورژوا در این است که آگاهی اجتماعی دیگر چنین دیدگاهها را مجاز نمی شمرد در روند صدوانساله به دوگانگی فلسفه و سیاست این گروه پی برده است. و همین امر باعث «پاسی خرده بورژوا» میشود و برای فرار از پاسی نیز دست به سنتز جدیدی می زند که نه سیخ بسوزد و نه کباب، نتیجه این سنتز اما فاجعه بار از کار در میآید که در گام نخست منافع خرد خرده بورژواها را زیر ضرب میگیرد. چرا که این دولت غیر ایدئولوژیک نه حافظ منافع طبقه کارگر، نه حافظ منافع سرمایه داران است، ولی اشتباه خواهد بود که آنرا حافظ منافع خرده بورژواها بدانیم، گرچه پایه گزار و بانی دولت بدون ایدئولوژی جفرسون یانی دمکراسی امریکای شمالی بود که میخواست از منافع خرده بورژوازی دهقانی پشتیبانی کند، اما هنگام طرح قانون اساسی و اعلامیه استقلال با نفی ایدئولوژی دولت، بنیان دولت را بر این گذاشت، و با جدا کردن مذهب از دولت و محدود ساختن دخالت روحانیت در سیاست، دین را به عنوان دستگاه ایدئولوژی دولت اعلام کرد و راه را برای رشد بورژوازی امریکای شمالی هموار نمود.

تفکیک دین و یا مذهب از سیاست و یا محدود ساختن دخالت روحانیت در سیاست، برخی را به این اشتباه می افزاید که گویا دولت بدون ایدئولوژی است، در صورتی که محدود ساختن روحانیت و یا تفکیک دین از سیاست مستلزم نوعی از ایدئولوژی است که منطبق با چنین مرحله از تکامل اجتماعی باشد. این ایدئولوژی نیز

بساده گی بدست نیامد، بلکه در یک روند طولانی و با مبارزه خونین میان کلیسا و بورژوازی حاصل شد.

دولت های بورژوازی با دولت های لاتیک بورژوازی در واقع دولت هائی هستند که ایدئولوژی خود را در مقابل دولت های ایدئولوژیک فئودالی قرار دادند، و با مبارزه با مذهب تا جایی پیش رفتند که بتوانند راه را برای توسعه و پیشرفت سرمایه داری فراهم آورند، اما به محض اینکه این دولت ها و یا طبقه سرمایه دار که دولت ابزار اجرایی آن است در خطر قرار بگیرد از تمام عناصر فئودالی و فرهنگ کهنه و پوسیده که یک زمانی خود با آن سر جنگ داشت پشتیبانی میکنند، آنها را زنده می کند و در خدمت منافع طبقاتی خود بکار میگیرد.

این پشتیبانی از کلیه نظامات عقب مانده، زوال یابنده و قرون وسطایی را اکنون در ایران و یا در هر جای دیگر میتوان مشاهده کرد. هدف از این پشتیبانی نیز البته پیش گیری از انقلابات اجتماعی است. پس جدا کردن دین از سیاست و محدود ساختن دخالت روحانیت در سیاست اولاً به معنای این نیست که دولت بدون ایدئولوژی باشد و ثانیاً باعث نابودی مالکیت خصوصی نمی شود، بلکه الهای مالکیت خصوصی و پایمان دادن استثمار انسان از انسان و محور طبقات به معنای نابودی دین و روحانیت است و برای چنین نابودی ای نیز باید دولت دارای ایدئولوژی سوسیالیستی باشد چرا؟ اولین دلیل که زیر بنای اقتصادی نمیتواند بدون روشی منطبق یا خرد باشد اگرچه گاهی اتفاق میافتد، که زیر بنای اقتصادی با ایدئولوژی عقب مانده تر از خود در رابطه قرار میگیرد در اینصورت میتوان برای پی بردن به همین ایدئولوژی به دوران قبل از آن مراجعه کرد. در نظام سرمایه داری ایدئولوژی مسلط نیز چیزی جز دین و مذهب تغییر شکل یافته نیست که برای تحمیق و در رابطه قرار دادن غریزه طبقاتی و آگاهی طبقاتی بکار گرفته میشود تا صاحبان سرمایه بتوانند در زیر

## متدولوژی دولت بدون ایدئولوژی

سایه خدای زد به پیاوید و غارت توده های کارگر ادامه دهند.

منظور مارکس از زیر بنا و رو بنا به این معنا نیست که طبقه کارگر باید دولت خود را بدون ایدئولوژی اعلام کند بلکه میگوید تا زمانی که طبقه کارگر نتواند ایدئولوژی خود را در مقابل ایدئولوژی طبقه استثمارگر قرار دهد و به ایدئولوژی خود مسلح نگردد قادر نیست به کسب قدرت سیاسی نائل آید و دیکتاتوری خود را در مقابل دیکتاتوری بورژوازی قرار دهد. اما این بدان معنا نیست که حزب باید به جای دولت کارگری، یعنی به جای شوراها که باید به ارگان های دولتی تبدیل شوند بنشینند.

متدولوژی دوگانه خرده بورژواها و جبریت فلسفی و سیاسی آنها، همانطور که نمیتواند میان جنبه ذهنی و عینی اسلوب رابطه دیالکتیکی برقرار کند، در عیطه سیاست و از جمله دولت نیز قادر نیست میان ایدئولوژی و دولت، زیر بنا و روینا رابطه برقرار کند. چون ایدئولوژی و اسلوب او نیازی به تجربه تاریخی ندارد. اسلوب و متدولوژی و جهان بینی وابسته به این متولوژی در ظاهر هر چیز منطقی اش، همه چیز در همه چیز است، هیچ چیز از هیچ بوجود نمی آید. خلا، واقعیت نیست، هستی نمیتواند ترسفتی محسوسه شود، جهان یک کل به هم پیوسته است، و بدین جهت جبریت فلسفی و سیاسی آن به صورت مفسر ایده کل در میآید. ایده کلی که اگر آنرا خلاصه کنیم، به کلکسیون از اشیاء با کلکسیون از ایده های مبهم، تاریک و با یک کلیت غیر قابل توصیف رویور میشود. برای خرده بورژوا و حامیان دولت غیر ایدئولوژیک هر چیز در آینده همانند گذشته ممکن است و بازسازی و تولید گذشته نیز بنظر غیر متحمل نمی رسد. چرا که اصالت عین، هم چون اصالت ذهن، جنبه های مطلقیت متدولوژی و نگرش آنرا نسبت به پدیده اجتماعی تشکیل میدهد. اصالتی که در اصالت انسان خلاصه میشود، وقتی هم به اصالت انسان رجوع میکند

خود را در میان اقوام و بربرهای کهن می یابد و دستی ندارد که خود را با دنیای متین انسانی پیوند دهد. در نتیجه همواره اسلوب و شیوه نگرش او به جهان و متدولوژی و شیوه مبارزاتی آن معلق و یا در هراس است، بدین خاطر راه سوم را اختراع میکند که همان دولت غیر ایدئولوژیک است، بقول شاعر خرده بورژوازی «دستی به زمین دستی به آسمان، دست دگر کجاست که خاکی بسر کند» زیر فشارهای خرده کننده شرایط حاضر نه دارای آن توانایی علمی است که بتواند به عنوان متحد واقعی طبقه رشد یابنده و نیروی که رسالت دگرگونی شرایط کنونی را دارد متحد شود. و نه دارای آن چنان قدرتی است که با گرایش اصلی خود در یک جا قرار گیرد به همین جهت امیدوار است که دولت بدون ایدئولوژی او بتواند زمینه های اجتماعی اقتصادی را برای شکوفائی اش فراهم آورد. ولی آیا امکان تحقق چنین آرمانی هست؟

درست است که وقتی خرده بورژوازی از متدولوژی و تئوری آرمانی خود صحبت میکند همواره بیروزی ضرورت کور را در نظر دارد ولی خرده بورژوازی وطنی همواره به آرمانهای لیبرالیسم تکیه میکند که بر اساس و پایه تکامل واقعیت هاستیتی نیست، بنابراین در پشت دیوارهای باغ کوچک و ناچیز آرمان باقی میماند و از پهنه تصادف و ضرورت کور آغاز میکند و در ضمن توسل جستن به ماده گرایس، پندار گرا و ذهنی باقی میماند و توانایی علمی نمایندگان آن ها نیز به آن افزوده ای نیست که به متدولوژی مارکسیستی و ماده گرایس دیالکتیکی دست یابند و به محک آن به پهنه بی پایان باغ پر گل آرمانها برسند. ماده گرایس و روش دیالکتیکی ماتریالیسم علمی در مقابل این جهان بینی ذهنی و متدولوژی خرده بورژوازی تنها اضافه میکند رسایل فراهم آوردن دولت و تبدیل این دولت به ابزار منافع طبقه کارگر در نیست و در شبهه همان صورت بندی اقتصادی مدنون است و اینکه انسان باید فقط آنها را کشف کند و قاهر به استفاده کردن درست از آنها باشد. سخن کوتاه اینکه دولت بدون ایدئولوژی و متدولوژی وابسته به آن هیچ ربطی به دولت سوسیالیستی و دولت

کارگری ندارد. و بزودی نیز حامیان چنین دیدگاه سراز خاک برآورده متوجه خواهند شد که انقلاب پای بسیاری از مسائل را به پیش خواهد کشید، و در روند پیچیده انقلابی، منافع تک تک افراد جامعه بطریقی عجیب مطرح خواهد شد. در این زمان است که برای عده ای صرف می کند که از نظم قدیم پشتیبانی کنند، برای عده ای دیگر نظم قدیم زیان آور و تنفرانگیز شده و آنها با تمام نیرو به آن حمله می کنند. و تازه قطبیه به همین جا ختم نمی شود. منافع نوآوران نیز در همه موارد شبیه هم نیست. برای بعضی یک رشته اصلاحات خاص مهم تر است، برای برخی یک رشته اصلاحات دیگر، بحث در اردوگاه خود حامیان دولت غیر ایدئولوژیک در پیگرد و مبارزه پیچیده می شود و به مفز خود شلیک می کنند، گر چه همانطور که به حق حامیان دولت غیر ایدئولوژیک میگویند، دولت، از حکومت و بدون ایدئولوژی تشکیل می شود، مبارزه در راه منافع مادی انکارناپذیر بالضروره مسئله معنوی و ایدئولوژی انکار ناپذیر عدالت را نیز طرف های دعوا مطرح می سازد. نظم قدیم تا چه حد با عدالت تناقض دارد؟ تقاضاهای جدید تا چه حد با عدالت هماهنگی و تطابق دارند؟ این سؤال ها ناگزیر در ذهن حامیان دولت بدون ایدئولوژی پیدا میشود. مبارزه اقتصادی مسائل اخلاقی را به میان می کشد و با بررسی دقیق تر معلوم میشود که دولت بدون ایدئولوژی، همان دولت ایدئولوژی است، و چه بسا همین دولت بدون ایدئولوژی سر آخر دولت استثمارگران از کار در میآید. زیرا نفس ایدئولوژی در فکر به معنای آن در عمل نیست. ایدئولوژی را اعم از اینکه بتوان از دنیای فکر حذف کرد یا نه، وجود آن در دنیای عمل ضرورت دارد. دنیای عملی که زندگی اجتماعی، و طبقات اجتماعی را در برگرفته است، حزب و یا دولتی که در باره نحوه مطلوب انجام امور نظرات مشترکی نداشته باشد، نمی تواند پابرجا بماند، و همین نظرات، و همین عقاید است که در ایدئولوژی دولت بیان میشود.

فرامرز



## ملاحظات

### بر ماهیت و جهت گیری

### سیاسی اتحادیه...

شیوه برخورد کمونیستها به اتحادیه‌های کارگری و اصولاً فعالیت اتحادیه‌ای یکی از مسائل همواره قابل بررسی بوده است و اینستولگ‌های مارکسیست طی تاریخ جنبش کارگری نرین (از دوران طفولیت تا به امروز که عمری یک سده و نیمه از آن میگذرد) بیان توجه کافی مینخل داشته‌اند(۱). آیا معنا و مفهوم دارد که برای کوتاه کردن روزهای کار مبارزه سازماندهی شود؟ آیا بایستی برای افزایش سطح دستمزدها مبارزه کرد؟ ادبیات مارکسیستی به این مسائل ساده اما اساسی پاسخ داده است. مسائلی که رکن اصلی فعالیت اتحادیه‌ها از پایان قرن نوزدهم تا به امروز نیز هست. یک فعال اتحادیه‌ای مسائل مبارزاتی اش در بهترین حالت در همین زمینه‌ها محدود میماند و به لحاظ سازمانی فعالیت نوع اتحادیه‌ای را به هدف مبدل میکند. کمونیستها اما در تجزیه و تحلیل مبارزه میان کارگران و سرمایه داران و نتایج آن به مسائلی فراتر پرداخته اند و نسبت به مفهوم اعتصاب، ائتلاف کارگری، اتحادیه‌های ارتجاعی، جنبش خودبخودی، اکونومیسم، چپ روی، روزیونیسم و بوروکراتیسم نه تنها اعلام موضع کرده اند بلکه در کنار اعلام جنگ با سیستم کارمزدی، علیه گرایش‌های انحرافی نیز در سطح جنبش کارگری مبارزه عمیق و طولانی را پیش برده اند. آنچه که امروزه نیز جریان دارد این واقعیت است که در خلاف سازمانهای انقلابی قدرتمند کارگری در اکثر

کشورهای دنیا، رهبران اتحادیه‌ها ساکن حرکات کارگری را در پد اختیار دارند و در تغییر اوضاع کنونی به حشر منافع کارگری بیش از گذشته بطور هدفمند و در اختیاری بوروکراتیک شور و اشتیاق مبارزه کارگری را قربانی محدودیت‌ها و سازشکاری‌های خود مینمایند. تجربه اتحادیه‌های کارگری آلمان برای مثال نمونه جالبی است. تا زمانیکه تجربه زنده بطور روز مروه وجود دارد دیگر بی معنی است که انسان بر اساس گفتار اتحادیه‌ها و نه عمل واقعی آنها قضاوت نماید. از اینرو توجه به ملاحظات اهمیت دارد.

۱- اصولاً اتحادیه‌های کارگری آلمان نیز همانند اکثریت قریب به اتفاق اتحادیه‌های کارگری دنیا، نمایندگان یک خصلت دوگانه اند. از یک طرف آنها تقریباً نمایانگر شکلی جنبشی از سازمان طبقاتی و سایه‌ای از جهت واحد کارگری معمول اند، از طرفی دیگر اما با پذیرش رابطه کارمزدی و فعالیت‌های رفهرمیستی در این چهارچوب به خدمت استحکام سیستم در می آیند و هرگز سرمایه را بشابۀ یک رابطه اجتماعی به زیر سؤال نمی کشند. بر این اساس فعالیت اتحادیه‌ها، بدون توجه به این حقیقت انکارناپذیر که ارزش اضافی منشاء اصلی ثروت در نظام سرمایه داری است در سطح ترفیع دستمزدها و بعدیاتی دفاع از ارزش مبادله نیروی کار بعنوان یک کالا محدود می ماند. با این وجود تا آنجا که برای کارگران مزدی در پراکنده‌گی و انفراد، شانس در دفاع از بهای نیروی کار بعنوان یک کالا وجود ندارد، اتحادیه‌ها در نوع سازمان طبقاتی عمل می کنند.

۲- در آلمان نیز مثل تقریباً همه اتحادیه‌های کارگری منطق «دستاوردهای جزئی» دهه‌های طولانی است که عملکرد دارد. از اینرو اتحادیه‌ها بعنوان یک دستگاه اداری بزرگ با حق عضویت اعضا، تامین مالی میشوند و موقعیت تضمین شده‌ای را حفظ می کنند بدون اینکه هرگز بسمت ریسک‌های بزرگ گرایشی بروز دهند. اینها قاعداً «موقعیت عینی» را بهانه قرار

میدهند. موقعیتی که در واقع خودشان در آن قرار دارند. پس سخت محافظه کارند و همواره میخواهند موقعیت تا امروزی شان حفظ شود. چنین است که اتحادیه‌ها بجای یک مبارزه جدی و فشرده همه چیز را به بازی می گیرند. هر چند که نهایتاً این‌ها بازنده اند. اگر حالتی پیش بیاید که پیروزی‌های انقلابی چشمگیر رخ دهد (حتی در سطح جابجایی وزنه‌های اجتماعی بفتح کارگران) آنوقت کسی دیگر به این تیپ از بوروکراتها احتیاج ندارد و بی تردید بایستی از صندلیهای راحتشان بریز کشیده شوند و در حالتی که مبارزه با شکست روبرو شود، هر نوع فعالیت اتحادیه‌ای نیز رو به افول خواهد گذاشت و اینها دیگر نمی توانند با ارتزاق از پولهایی جمع آوری شده (در آن صورت پولی دیگر در کار نیست) ادامه حیات بوروکراتیک دهند.

در حالیکه بخش بزرگی از کارمندان سطح بالای اتحادیه‌ها که اکثرهم وابسته به دستگاه حاکم اند، خودشان را مستحق قرار داشتن در مقامی بوروکراتیک میدانند و پیرو سیاست‌های بوروکراتیک‌اند، تنها عده قلیلی در مقابل فشارهای آنها از بالا به پائین مقاومت می کنند و پذیرش و تن دادن به چنین بوروکراتیسمی در ضمیر آگاهشان نمی گنجد. روشن است هر کس که با اتحادیه‌های کارگری آلمان خودش را تطبیق ندهد شانس هم ندارد به حلقه‌های بالای اتحادیه‌ها دست یازد. بقول معروف در اینجا خیلی کلاه‌ها پس معرکه است. در یک کلام میتران گفت خصلت دوگانه اتحادیه‌ها در کارکرد روزمره شان بیناست. از یک طرف بشابۀ یک سازمان طبقاتی نمی توانند کاملاً بر علایق و حساسیت‌های مزدگیران چشم بندند و حداقل بایستی بشابۀ نماینده و جنان عمومی ظاهر شوند از طرف دیگر در عمل بجای علایق کارگران، علایق دیگری را دنبال می کنند و در شرایط حماس که نسبت به موقعیت خودشان و آینده شان شک و تردید بیان می آید آشکارا بدان پشت پا هم می زنند. علت اینکه اتحادیه‌های کارگری آلمان به این

## ملاحظات بر ماهیت و جهت گیری سیاسی اتحادیه . . .

نحوه بوروکراتیزه شده اند این است که در مجموع دستگاه بازی به نحو پیچیده ای رشد کرده است. چرا که اتحادیه های کارگری خیلی قوی یا سیستم حاکم در رابطه اندو احتمالاً خیلی قوی تر از کشورهای دیگر مثل فرانسه، ایتالیا و اسپانیا.

۳- اتحادیه های کارگری آلمان در مجموع به اعتقاد خود نیز یک سازمان مبارزه جوی طبقاتی بمعنای اخص کلمه هم نیستند. آنها خودشان را در میان دستگاههای دیگر دستگاه مزد می دانند که بایستی بنمایشندگی از سزوبگیران در فرصت های اجتماعی حریف بزنند. یعنی نان را به نرخ روز طلب کنند. حالا هم که فرصت های اجتماعی به سمت راست چرخش یافته اینها تجزیه و تحلیل فرصت طلبانه و راست اراته می دهند و اعضا را به انفعال می کشانند.

۴- در آلمان وجود اتحادیه صنعتی یک پرنسپ است و نه اتحادیه شغلی. بر طبق قاعده هر محل کار یک اتحادیه دارد (نه بنحوی که در هر کارخانه اتحادیه های مختلف رشته های مختلف شغلی را نمایندگی کنند. مثلاً حالت اتحادیه اصناف).

۵- اتحادیه های کارگری آلمان بمشابه اتحادیه واحد عمل می کنند. جهت گیریهای سیاسی می توانند در اتحادیه حضور هم داشته باشند. منتهی نباید اساس اهداف اتحادیه را بزیر سؤال کشید. اما در عمل اتحادیه های کارگری آلمان در راستای جهت گیریهای سوسیال دمکراتیک اند که به سمت راست و از جمله سمت حزب دمکرات مسیحی سمت گیری می کنند. کمونیستها، آنارشیستها، یا سوسیالیستها برایشان دشوار است که دز محدوده اتحادیه عقاید خود را نمایندگی کنند و یا اصلاح گرایش خود را نمایندگی نمایند و خودشان را سازماندهی کنند. همانطوری که دمکرات مسیحی ها سازماندهی می کنند.

۶- بویژه بعد از فروپاشی اروپای شرقی میثوان گفت در درون اتحادیه ها نوعی بحران جهت گیری رو به رشد گذاشته

است و جهت گیری اتحادیه ها مطابق بازار جهانی (باصطلاح با این استدلال که اقتصاد آلمان بایستی صادرات بیشتری داشته باشد و در تقسیم بازار جهانی جای مهمی در این رابطه اشغال کند که در نتیجه برای محل اشتغال تضمینی درون جامعه آلمان فراهم شود) تقویت شده و قبل از هرچیز ته مانده ای از جهت گیری سمت سوسیالیسم دمکراتیک که لااقل هراز گاه چاشنی سخنرانها میشد بیشتر به پستوهای فراموشکاری سپرده شده و اکنون دیگر میشود گفت نقش مغلوب را بازی می کند. قابل توجه نیز هست که در سالهای اخیر بویژه در دورانی که هجوم به درخواستهای کارگری افزایش یافته و در سطح سیاسی حزب یزدگی در اپوزیسیون وجود ندارد التزاماتی به اتحادیه ها تحمیل میشود. اینها دیگر نمی توانند بگویند برای این یا آن موضوع سیاسی فلان حزب مستعد است (حتی در مورد حزب سوسیال دمکرات آلمان) در این زمینه نمی توانند ارائه دهند (۳). موقعیت طوری است که هر جا اپوزیسیون حرف موثری زده رهبران اتحادیه جا زده اند و حتی در مقابل یکسری از تصرفه های کارفرمایان هم مجبور به ایستادگی شدند، اما از فراخوان برای اقدام بییک اعتصاب موثر سرپیچی کرده اند. چرا که آنها همواره از تلاش بسیج کننده ترس داشته و دارند. چه رسد به اینکه فراخوان به اعتصاب بوی سیاسی هم بدهند. بویژه در تابستان ۱۹۹۴ که وضع کاملاً فوق العاده ای برای یک اعتصاب فراهم بود و اگر اوضاع بهمان صورت پیش میرفت، یعنی اعتصاب سراسری سازماندهی میشد دیگر هیچ کس نمی توانست از جنبه های حقوقی قضیه ستوالی داشته باشد. کسی هم نمی توانست تحریم کند. رهبران اتحادیه های کارگری چشم فرو بستند و بنحو خطرناکی اقدام متقابل در مقابل دولت و کارفرمایان را عقیم گذاردند و این وضعیت به ضرر نیروی کارگری تمام شد.

۷- اتحادیه های کارگری آلمان چندین سال است که بشترسج از میزان

نفرودشان کاسته میشود اعضای خود را از دست میدهند. به دلایل زیر:

الف - در سالهای قبل رهبری اتحادیه قبل از همه حول وحوش تصرفه کار مثل همیشه جانماز پهن کرده و هیچ بسیج پایداری از اعضایش را پیش نبرده است. آنها نگاه می کنند اگر مبارزه بخواهد دامنه وسیع بگیرد، مبارزه را با سازششان در هم می شکنند. هر چند که آشکارا منصفانه و عادلانه هم باشد. همه اعضای اتحادیه هم در چنین حالتی به نتایج کار عادت کرده اند. روشن است که قراردادها تعیین شده و مقرر گردیده بدون آنکه جز رهبران اتحادیه هادستی در آن داشته باشند و در این حالت خودشان را نمی توانند چنی بگیرند و نمی توانند ارزش مفهوم اعتصابات اضطرار آمیز را در تفسیر حفظ نمایند. چرا که عملاً نقش سیاهی لشکر را برای رهبران اتحادیه بازی می کنند نمی خواهند مثل چراهی هر دست این آقایان روشن و دیواره خاموش شوند. به این دلیل امروزه تعداد زیادی از صفوف اتحادیه ها جفا میشوند. از اتحادیه فلز امروزه تقریباً ۲۰۰۰۰ هر ماه و از اتحادیه عمومی حمل و نقل بیشتر از ۱۰۰۰۰ نفر هر ماه کناره گیری میکنند و مشکلات و تغییرات دورنی اتحادیه افزایش می یابد.

ب - در این رابطه یک بحران عمومی عدم اعتماد هم مطرح هست. زیرا اینجا و آنجا صحبت میشود که چقدر رهبران اتحادیه ها حقوق بالا دریافت می کنند! مثلاً وقتی رئیس اتحادیه فلز کلران ۲۳۰۰۰ مارک در ماه دریافت می کند هیچ عضو اتحادیه نمی تواند یا حقوق ۴۰۰۰ مارک (بدون احتساب مالیات) نسبت به این موضوع بی تفاوت بماند و اعتقاد خود را به رهبران اتحادیه حفظ کند. وقتی یکی از گردانندگان اتحادیه عمومی حمل و نقل جفا شد، در تصفیه حساب ۲۳۰۰۰ مارک بچیپ زد. در این شرایط برای یک کارگر خیلی دشوار است که حق عضویت به اتحادیه بپردازد.

ث - روی گردانی از احزاب

## آیا سوسیالیسم ممکن است ؟

امروز با پلین میثران گفت باید جنگید چرا که سوسیالیسم ممکن است .

د - کوهی

زیر نویسها:

\* نورانی در جزوه اش مارکسیسم عامیانه را سرور نقد قرار داده است و به سبک «متخصصین بحران» امثال روبرت کورتس که امروزه در کشورهای صنعتی پیشرفته مشاغل از بحران رو به تزاید اقتصادی به صرافت ننی کارل مارکس در لفافه ای مارکسیستی پر آمده اند، میکوشد تا بحران تئوری ارزش نقد مارکسیستی بر سرمایه را اثبات نماید.

\*\* کاتوتسکی در «سوسیالیسم و مشاغل آزاد» چنین تصریفی از طبقه متوسط ارائه میدهد:

«طبقه متوسط جدید از فرهیختگان پینا می شود که بخشی از آن زاده نیازهای شیوه تولید سرمایه داری است و بخشی دیگر زاده محور بهره برداریهای کوچک این طبقه متوسط همواره بر تمدن و اهمیتش نسبت به خرده بورژوازی افزوده می شود اما بیش از پیش بر اثر عرضه روزافزون نیروی کار تضعیف می گردد و در نتیجه ناراضیاتی اش همواره شدت می یابد . . .» او اضافه میکند:

«دموکراسی سیاسی اگر با مهارت به کار بسته شود می تواند به نظامی مبتنی بر منافع اجتماعی تبدیل شود. چرا که حزب نماینده طبقه پرولتاریا ضمن جلب بخشی از طبقه متوسط به سوی خود استفاده از ناخشنودی این طبقه در برابر خطر تبدیل شدنش به پرولتاریا می توانند مجلس اکثریت بستم آورد و دولت موجود را وادار کند که به ملی کردن صنایع بدون توسل به خونریزی بپردازد.»

\*\*\* سن سیمون نمونه بارزی از سوسیالیسم تخیلی قبل از مارکس واز پرولتاریا را در نوشته های خود وارد می کند. به تعبیر او پرولتاریا طبقه ای است که برای بهتر شدن وضع اش و یرای شرکت در رشد فرهنگی بایستی انتقادهای اجتماعی مترقی داشته باشد.

## ملاحظات بر ماهیت و جهت گیری سیاسی اتحادیه . . .

زیر نویس ها:

(۱) رجوع شود به منابع زیر :  
- کارل مارکس : - فقر فلسفه  
- مزد ، بها ، سود  
- روزالوکزامبورگ : - رفهم  
اجتماعی یا انقلاب - اعتصاب  
ترده ای ، احزاب ، اتحادیه ها  
- لنین : - چه باید کرد -  
بیماری چپ روی کودکی در کمونیسم

- تروتسکی : - کمونیسم یا  
سنیکالیسم - اتحادیه ها در انگلستان  
- اتحادیه ها در عصر تسلط انحصارات  
(۲) سنتاً اتحادیه ها با سوسیال دمکراتها  
رابطه خوبی داشته اند.

(۳) شاید بعنوان آلترناتیو بشود از حزب  
سوسیالیسم دمکراتیک نام برد) به لحاظ  
نفوذ و مواضع کارگری ، یا جناحهای چپ  
درون این حزب . اما اتحادیه از حمایت  
سریاز می زند.

(۴) «اطلاع» از سری انتشارات انستیتیوی  
اتحادیه های کشورهای اروپائی می باشد که  
در اکتبر ۱۹۸۲ به چاپ رسیده است. سلسله  
جزوات اطلاع میکوشد ، اطلاعات جمع آوری  
شده خود را همزمان برای این انستیتو  
بعنوان کار پایه آموزش اتحادیه ها منتشر  
نماید. سردبیر این جزوات «گوتترکویکه» می  
باشد.

اتحادیه ها دارد به مشابه بخشی از سنت  
شکنی در این جامعه تبدیل میشود.

۸- در اتحادیه کارگران آلمان یک  
طیف بندی وجود دارد. چیزی که در  
اتحادیه های مجزا کاملاً پیشم میخورد،  
اتحادیه های مخصوصاً دست راستی وجود  
دارند که شدیداً در سیستم حل شده اند و  
بنسبت در موقعیت مخالفی قرار میگیرند و  
غالباً در مقابل بسیج موثر بر علیه  
کارفرمایان و دولت سکوت می کنند.  
اتحادیه های شیعی ، کاغذ ، سرامیک،  
اتحادیه معادن و انرژی، اتحادیه راه آهن ...  
در این زمره اند. از اتحادیه هایی که  
میشود گفت هنوز در موقعیتی قرار دارند  
که اگر بخواهند میتوانند یک قدرت مقابله  
را نمایش دهند میشود از اتحادیه فلز،  
اتحادیه بیمه ، بانکها و . . . نام برد. با  
وجودیکه روی گردانی از اتحادیه ها افزایش  
می یابد اما اینها در مقایسه عددی هنوز  
از قوی ترین اتحادیه ها در اروپا  
هستند البته سلسله قراردادهای صنعت فلز  
نقش زیادی در این رابطه بازی می کنند.

با این ملاحظات برای آشنایی با  
اتحادیه سنیکالهای آلمان DGB مطلبی  
تحت عنوان «جنبش سنیکالیستی آلمان ،  
تاریخچه مختصر ، عملکرد و برنامه از زبان  
راویان» از درون جزوات «اطلاع» (۳) انتخاب  
و ترجمه شده که در همین شماره از نشریه  
بچاپ رسیده است . این مطلب قبل از  
فروپاشی بلوک شرق و بالطبع قبل از وحدت  
در آلمان نگارش یافته و تغییر و تحولات از  
آن پس را شامل نمی شود.

د - کوهی



## جنبش سندیکالیستی آلمان - تاریخچه مختصر عملکرد و برنامه



جنبش اتحادیه ای در جمهوری فدرال آلمان : اتحادیه سندیکاهای آلمان ( DGB )

### زمینه تاریخی :

اتحادیه سندیکاهای آلمان DGB در سال ۱۹۴۹ تأسیس شده است. اولین اتحاد سندیکالیستی یک صد سال قبل از آن بوقوع پیوست ، یعنی از سالهای ۱۸۴۰ به بعد.

بنیاد سالهای ۱۸۴۰ در بعضی از شهرهای آلمان انجمن های آموزش کارگران تشکیل شدند. سندیکاهای در این زمان خودشان ممنوع بودند، وقایع انقلابی سالهای ۱۸۴۸-۴۹ موجبات تشکیل سازمانهای کارگری فرا منطقه ای و سازمانهای کارگران صنایع دستی نظیر «سازمان برادری کارگران» که مطالباتی نظیر حمایت دولتی از تعاونیهای تولیدی و کمک هزینه اجتماعی و منجمده درخواستی نظیر ۱۰ ساعت کار دو روز داشتند، فراهم آورد.

اولین سندیکاهای ملی بوسیله کارگران چاپخانه های کتاب و کارگران کارخانه های سیگار برگ تشکیل شدند. هنگامیکه انقلاب نافرجام ماند، سازمانهای کارگری مجدداً ممنوع گردیدند. حق اشتراک برای سندیکاهای در قانون مشاغل در سال ۱۸۶۹ در نظر گرفته شد، اگر چه در این رابطه محدودیتهایی نیز موجود بود. تعیین حقوق و شرایط کار همچنان در مذاکره پیرامون تعرفه کاربین کارگران و کارفرمایان مقرر می گردید.

با وجود این مقاصد دولتی و کارفرمایان همچنان در مقابل توسعه جنبش سندیکالیستی سنگ اندازی می نمودند.

سندیکاهای بعنوان سازمانهای شغلی تأسیس می گردیدند. بطور مثال سندیکای کارگران سیگار برگ سازی ، سندیکای چاپ کتاب ، سندیکای خیاطان . که بشا به ارگانی برای حمایت و مبارزه کارگران بودند.

در ۱۸۷۸ در مجلس رایش با اکثریت آراء به اصطلاح «قانون سوسیالیستها» به تصویب رسید، قانونی که بواسطه آن می بایست در مورد جنبش کارگری آلمان تصمیم قطعی گرفته می شد. ممنوعیت اکثر سندیکاهای پس از به اجرا در آوردن قانون مزبور تنها توانست بطور موقت از تکامل جنبش کارگری جلوگیری بعمل آورد. تلاش برای متوقف ساختن آهنگ رو به رشد حس همبستگی میان کارگران با به اجرا در آوردن بیمه دولتی برای بیماران ، سالمندان ، بیمه دولتی برای حوادث و از کار افتادگان ، نافرجام ماند. اعضای سندیکاهای با تشکیل انجمنهای پوششی آموزشی و تخصصی بزودی دوباره یکدیگر را ملاقات می کردند. بسیاری از آنان با توجه به قانون تصویب شده کار خود را از دست داده و اخراج شدند.

تکامل نتوانستند اقتصادی و صنعتی در طول یک دهه شرایط مناسبی را برای توسعه اعجاب آور سندیکاهای فراهم گردانید. کمیسیون عمومی سندیکاهای آلمان در سال ۱۸۹۰ بعنوان ستقی برای تمامی سندیکاهای سوسیال دمکراتیک پیرامونی تشکیل گردید. چندین سال پس از آن اتحادیه کل سندیکاهای مسیحی آلمان بعنوان رأس سازمانی سندیکاهای مسیحی تأسیس شد.

از سال ۱۸۶۸ به بعد انجمن سندیکالیستی «هیریش دنکرشن» نوعی از سندیکاهای زرد که با وجود این میزان نفوذ محدود ماند، اعلام موجودیت نمود. سیر متفاوت در جنبش سندیکالیستی قبل از هر چیز ناشی از جهان بینی متفاوت و سیاست اجتماعی متفاوت سندیکاهای بود.

با وقوع جنگ اول جهانی در ۱۹۱۴ سندیکاهای قدرت قابل ملاحظه ای کسب نمودند. تعداد اعضای سندیکاهای برای سندیکاهای آزاده (سوسیال دمکراتیک ) به ۲۵۰۰۰۰۰ ، برای سندیکاهای مسیحی به ۳۲۰۰۰۰ و برای انجمنهای شغلی لیبرالها به ۱۰۵۰۰۰۰ نفر رسید. با وجود چنین قدرتی هنوز اما از به رسمیت شناخته شدن رسمی و حقوق مساوی آنها مضایقه گردید.

در سال ۱۹۱۶ سندیکاهای از ناحیه دولت و برای اولین بار از ناحیه کارفرماها به رسمیت شناخته شده و دارای حقوق مساوی گردیدند. در سال ۱۹۲۰ شوراهای کارخانه ، بعنوان منافع منافع کارگران در کارخانه ها قانوناً به رسمیت شناخته شدند.

پس از جنگ سندیکاهای بطور موقت شاهد افزایش فزاینده تعداد اعضای خود بودند. اتحادیه های مرکزی از نو تنظیم گردیدند: در سال ۱۹۱۹ بجای کمیسیون عمومی سندیکا «اتحاد عمومی سندیکاهای آلمان» تشکیل گردید ( ADGB ) اتحاد عمومی سندیکاهای آلمان مدت زمانی کوتاه پس از آن با سندیکاهایی که از نظر سیاسی به او نزدیک بود نظیر اتحادیه عمومی آزاد کارمندان ( AFA ) و اتحادیه عمومی کارمندان رسمی دولت آلمان یک مهادنه سازمانی بست . اتحادیه کل سندیکاهای مسیحی با «اتحادیه کل سندیکای کارمندان آلمان» و اتحادیه کل کارمندان رسمی دولت آلمان «اتحادیه سندیکاهای آلمان» را بنا نهادند. سومین مرکز اتحادیه سندیکالیستی «کمیته سندیکای اتحادیه کارگران - کارمندان و کارمندان رسمی دولتی آلمان» بود که شامل انجمن های شغلی و «اتحادیه سندیکای کارمندان» ( GDA ) بود.

البته هنوز تنظیم تنگاتنگ جهان بینی بین سندیکاهای متفکده شده از یکدیگر رد می گردید، اما در مسائل اساسی بندهت اختلافاتی موجود بود. قراردادهای تعرفه کار غالباً بطور مشترک بسته می شدند.

پس از ۱۹۱۸ در میان تقاضا برای ملی کردن بسیار زیاد بود و با وجود تشکیل یک کمیسیون ملی کردن و تنظیم یک پیش نویس قانون هیچ نتیجه عملی حاصل نشد. اتحادیه عمومی سندیکاهای آلمان آماده نبود که از نظم پارلمنتاریستی دمکراتیک کناره گیری کند، حتی زمانی که هدف دوردست همچنان سوسیالیسم بود.

وقتی که این نظم بوسیله کودتای کاب در ماه مارس ۱۹۲۰ در معرض خطر قرار گرفت ، سندیکاهای قوی ترین سلاح مبارزاتی خویش ، اعتصاب سیاسی را به

## جنبش سندیکالیستی آلمان - تاریخچه مختصر عملکرد و برنامه

میدان آوردند. از این اعتصاب بود که می بایستی قدردانی میشد. چرا که در نتیجه طرف مدت ۵ روز کودتا شکست خورد. پس از آن موقعیت دشوار اقتصادی و پایین آمدن ارزش پول اتحادیه ها را وادار نمود که مجدداً توجه خود را بطور جدی به کار سازمانی معطوف دارند. تورم اقتصادی در سال ۱۹۲۳ بیانگر این موضوع بود که سندیکاهای در جمهوری وایم فاقد موقعیتی بودند که در حوزه اقتصاد سیاسی تصمیمات را تحت تاثیر قرار دهند. اما آنها در مقابل وسایل و راههای تغییر این موقعیت به چاره اندیشی پرداختند. گمان میرفت اقتصاد دمکراتیک بهترین موقعیت را در اختیار ایشان می گذارد اما پندباری بحران اقتصادی در دهه ۲۰ در سطح جهان بر این ترم خط بطلان کشید. سندیکاهای قبل از اینکه بر یک سری دست آوردهای قابل توجه سیاسی - اجتماعی دست یازند، از جمله مرحله اجرا در آوردن قانون دادگاه کار، شناسایی قانون بیمه حقوق بیکاری و قانون تامین کار. اما در مقابل بحران اقتصادی و شمار روزافزون بیکاری قدرت خود را از دست دادند. در حوزه های متعدد اقتصادی بیش از ۵۰٪ اعضای اتحادیه ها بیکار شدند. بسیاری کار نیمه وقت انجام میدادند و اکثر رهبران صاحب منصب سندیکاهای بدون هیچ ابانی از مقاومت جدی در مقابل ناسیونال سوسیالیسم سرباز زدند و هراس خود را از وقوع یک جنگ داخلی آشکار نمودند.

تروم بعضی از رهبران اتحادیه ها که بدنبال فعالیت سندیکالیستی در چهارچوب یک رژیم ناسیونال - سوسیالیستی بودند با اشغال دفتر اتحادیه ها و دستگیری بسیاری از صاحب منصبان اتحادیه در ۲ ماه مه ۱۹۳۳ بطور قطعی در هم شکسته شد.

با درهم شکسته شدن سندیکاهای ADGB و انحلال دیگر سندیکاهای بوسیله نازی ها ، در آلمان دیگر جنبش سندیکالیستی دمکراتیکی وجود نداشت . بدین ترتیب بسیاری از اعضای

سندیکاهای بر علیه سیاست نازیستی دست به مقاومت زدند. که در نتیجه مورد تعقیب ، زندانی و محکوم گردیدند. بسیاری نیز جان باختند و برخی سوزن شدند به خارج از کشور مهاجرت نمایند. جان هزاران سندیکالیست در خطر قرار گرفت و عده ای از آنها در جریان تدارک قیام بر علیه هیتلر در ۲۰ یونی ۱۹۴۴ بجزوخه اعلام سپرده شدند و رژیم نازی گر چه در سال ۱۹۴۵ در هم شکسته شد اما توانست طی ۱۲ سال حاکمیت تروم و خفقان زمینه های تفکر پیرامون جنبش سندیکالیستی را از بین ببرد.

احیاء مجدد سندیکاهای کاری پس دشوار می نمود. نیروهای اشغالگر غریب تنها با تشکیل سندیکاهای منطقه ای موافق بودند. یا این وجود نتوانستند جلوی تکامل سندیکاهای را سد نمایند.

در آپریل ۱۹۴۸ «اتحادیه سندیکاهای آلمان» DGB در مناطق تحت اشغال انگلیسی ها تاسیس گردید و در مناطق تحت اشغال فرانسه ها و آمریکائیان مرکزیت تشکیلات دو سطح کشوری تشکیل گردید. در مناطق تحت اشغال نیروهای شوروی «اتحادیه سندیکاهای آزاد آلمان» FDGB خیلی سریع تحت نفوذ کمونیستها قرار گرفت و سپس بصورت زائده سیاسی «حزب متحد سوسیالیستهای آلمان» ( SED ) در آمد. به همین دلیل سندیکاهای در سال ۱۹۴۸ در برلین دچار انشعاب شدند!

از آغاز تماس سندیکاهای متفق القول بودند که جهان بینی های منفک کننده به گذشته تعلق دارند و تشکیلات نوین بایستی اتحاد سندیکالیستی بدون وابستگی به احزاب باشد و بعنوان پرنسپ سازمانی بخش صنعت یک کارخانه جایگزین اتحادیه شغلی بگردد.

در سال ۱۹۴۵ اما سندیکاهای با معضلات جدیدی مواجه گردیدند که حل آنها مشکل می نمود. ارتباطات قطع گردیده بود و تامین منظم مواد غذایی ممکن نبود. نیروهای فاتح در جنگ مثل دوران نازیسم سیاست عدم پرداخت دستمزدها را دنبال می

کردند و از فعالیت سندیکالیستی در این حوزه صمانت بعمل می آوردند.

۱۳ اکتبر ۱۹۴۹ در مونیخ اتحادیه سندیکاهای در سه منطقه تحت اشغال نیروهای غریب تحت عنوان «اتحادیه سندیکاهای آلمان» DGB متحد شدند. اهداف و وظایف اتحادیه ها:

اتحادیه سندیکاهای آلمان بعنوان سقف سازمانی ۱۷ سندیکا که در آن متحد گردیده اند می باشد. این وحدت ، منافع مشترک سندیکاهای را در حوزه های عام سیاست سندیکالیستی ، اقتصادی ، اجتماعی و فرهنگی تامین می کند. اتحادیه ها و سندیکاهای دمکراتیک سازماندهی شده اند و مستقل از رژیم ، احزاب ، موسسات مذهبی ، مدیریت و کارفرماها می باشند. این استقلال از احزاب اما به مفهوم بی تفاوتی سیاسی نباید تعبیر گردد. چرا که بایستی نمایندگی منافع تمامی کارگران را نه فقط در مقابل کارفرمایان بلکه همچنین در مقابل پارلمان ، مدیریت و دیگر موسسات اجتماعی (موسساتی که تصمیمات اساسی را پیرامون زندگی و شرایط کار شاغلین وابسته را می گیرند) برعهده داشته باشند. در اهداف عمومی نیز موظفند برای تامین و گسترش حقوق اجتماعی دولتی مبارزه را پیش ببرند و موجدیات دمکراتیزه تر شدن اقتصاد، دولت و جامعه را فراهم نمایند (خلاصه شده از ماده ۲۰ بند ۴ قانون اساسی).

اتحادیه در کنار وظایف سیاسی اش، یکسری وظایف سازمانی ، نظیر آموزش مقدماتی و عالی اعضا و فعالینش. ایجاد اداره جات حقوقی ، کار علمی و هماهنگی فعالیت سندیکالیستی را نیز دارا می باشد. اهداف و وظایفی که در اسامنامه تعیین گردیده بوسیله برنامه اصلی و یک برنامه عمل تکمیل گردیده اند که بطور کلی دیگر اصول مرادف سندیکالیستی را عرضه می کنند.

## عضویت سندیکالیستی

الف - شمار نیروی کار در جمهوری فدرال آلمان شمار

جنبش سندیکالیستی آلمان - ...

شاغلین در سال ۱۹۸۳، ۲۵/۲ میلیون نفر که شامل شاغلین غیر وابسته و وابستگان فاهیلی شان که در یک موسسه مشغول بکار بوده اند نیز می باشد. سهم شاغلین در حوزه های جداگانه بشرح زیر می باشد:

- کشاورزی - جنگلداری، صیدماهی ۵٪
- صنعت و حرفه های پستی ۴۲٪
- تجارت و حمل و نقل ۱۹٪
- دیگر حوزه های شغلی ۳۴٪

شمار کارگران ۲۱۹۵۰۰۰۰ نفر

ب - شمارکل اعضای اتحادیه ها و رتبه سازمانی :

مجموع کل تعداداعضای سندیکاها در حدود ۹/۲ میلیون نفر می باشد، این به معنای این است که ۴۳٪ از کل کارگران به عضویت اتحادیه ها در آمده اند. این رقم هم در برگیرنده شمار اعضای DGB و هم دورگیرنده شمار اعضای دیگر اتحادیه ها در جمهوری فدرال آلمان می باشد.

DGB ۷۷۴۵۰۰۰ اتحادیه سندیکاهای آلمان  
 DBB ۸۲۰۰۰۰ اتحادیه شاغلین پخش دولتی آلمان  
 DAG ۴۸۰۰۰۰ اتحادیه مستخدمین آلمان  
 CGD ۲۴۵۰۰۰ اتحادیه سندیکای مسیحی

تشکلهای اتحادیه ای که در DGB متحد شده اند:

اتحادیه عمومی آلمان DGB سفت سازمانی برای ۱۷ تشکیلات اتحادیه ای است اتحادیه صنعتی ساختمان - سنگد - زمین  
 اتحادیه صنعتی استخراج معدن و انرژی  
 اتحادیه صنعتی شیمی - کاغذ و سفال  
 اتحادیه صنعتی چاپ و کاغذ  
 اتحادیه راه آهن آلمان  
 اتحادیه تعلیم و تربیت و دانش  
 اتحادیه احداث باغات - کشاورزی و جنگلداری

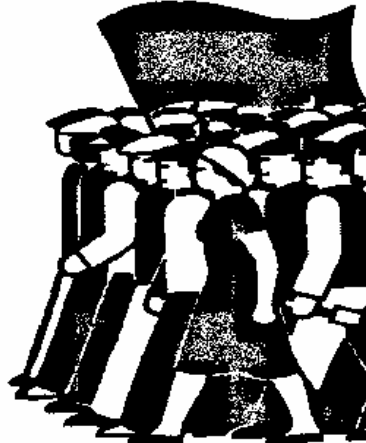
اتحادیه تجارت، بانکها و بیمه ها

اعضای اتحادیه عمومی آلمان در تاریخ ۱۹۸۳/۱۲/۳۱

اتحادیه	مردان زنان	جمع کل مردان زنان	جمع کل مردان زنان	جمع کل مردان زنان	
اتحادیه صنعتی ساختمان	۱۷۱۴۷	۲۳۳۳۷۲	۲۳۳۱۲	۵۲۳۱۲۹	۷/۸
سنگ، زمین					
اتحادیه صنعتی استخراج معدن و انرژی	۱۲۳۷	۲۱۷۰۸۶	۴۷۹	۲۶۶۲۲۸	۲/۷
اتحادیه صنعتی شیمی، کاغذ، سفال	۸۷۵۸۶	۲۳۷۵۷۱	۲۳۶۱۱	۳۶۵۲۷۶	۸/۲
اتحادیه صنعتی چاپ و کاغذ	۲۳۱۴۷	۸۹۸۲۸	۹۶۷۷	۱۴۲۲۴۴	۱/۹
اتحادیه راه آهن آلمان	۹۹۱۲	۱۷۹۵۲۱	۲۳۷۲	۲۷۹۵۲۴	۲/۹
اتحادیه تعلیم و تربیت و دانش	-	-	۷۱۱۶۲	۱۴۸۷۴۱	۲/۴
اتحادیه احداث باغات، کشاورزی و جنگلداری	۴۵۳۶	۲۲۱۰۰	۲۶۶۷	۲۴۲۴۹	۰/۵
اتحادیه تجارت، بانکها و بیمه ها	۱۵۰۷۲	۲۳۱۶۲	۲۱۲۱۳۸	۲۶۰۳۷۲	۲/۷
اتحادیه چوب و موادمصنوعی	۱۷۱۰۷	۱۲۲۰۲۷	۲۷۷۹	۱۲۹۹۴۴	۱/۹
اتحادیه هنر	-	-	۲۶۶۳۸	۴۶۶۳۸	۰/۶
اتحادیه چرم	۲۱۴۴۵	۲۶۳۹۲	۸۴۶	۵۰۶۸۴	۰/۷
اتحادیه صنعتی فلز	۲۶۷۲۱۰	۱۸۸۱۰۵۲	۹۲۷۶۱۱	۲۰۶۲۴۸۲	۷/۲۲
اتحادیه تغذیه - مصرف - رستورانها	۶۰۴۲۲	۱۴۹۴۳۸	۲۸۲۲۲	۳۰۶۸۷۰	۲/۴
اتحادیه خدمات عمومی، ترانسپورت و حمل و نقل	۹۶۴۹۶	۲۷۸۹۴۷	۲۲۹۵۲۹	۳۸۲۱۵۴	۱۵/۱
اتحادیه پلیس	۲۷۴۲	۶۲۵۱	۷۸۹۲	۹۰۷۲	۲/۲
اتحادیه پست آلمان	۵۶۴۸۵	۶۶۳۹۶	۲۲۱۹۲	۲۷۹۷۹	۵/۸
اتحادیه نساجی - لباس	۱۴۲۴۲۴	۶۵۶۸۹	۱۰۰۷۲	۲۸۸۱۰۴	۲/۴
بطور کلی	۸۲۴۰۶۹	۲۳۸۹۱۲۲	۶۶۸۶۱۷	۱۰۲۲۵۹۱	۲۱۰۰

جنبش سندیکالیستی آلمان -

تاریخچه مختصر عملکرد و برنامه



کارخانه - یک اتحادیه «. این اتحادیه ها کارگران ، مستخدمین و در صورت موجود بودن همچنین کارمندان رسمی دولت را در یک حوزه معین سازماندهی می نمایند. برعکس اتحادیه های شغلی در اینجا روی منافع عمومی و اتحاد متضام تر کاری تاکید می گردد.

ب - حوزه کار سازمان اتحادیه ای :

موازی یا ساختمان دولتی جمهوری فدرال آلمان ، ساختمان DGB نیز در سه حوزه تقسیم بندی شده است: شامل بر حوزه ایالت ، حوزه استان و حوزه بخش .

اتحادیه سندیکاهای آلمان در ۹

حوزه استان تشکیل شده است :

بادن و تم برگ ، بایرن ، برلین ، هسن ، نیدرزاکسن (بیانضمام برمن ) نوردهمارک ، نوره هایین رست فالن ، واین لندفالتزو و زارلند. مرز کار حوزه استانها مشابه با استانهای کشوری است.

DGB در حوزه سیاسی بخش

فعالیت دارد. در این چارچوب DGB در

بخش های مختلف می توانند کارتهای

منطقه ای تشکیل دهند که بیانگر طرح زیر

بنای سازمانی تمامی اعضای DGB در

اتحادیه چوب و مواد مصنوعی

اتحادیه هنر

اتحادیه چرم

اتحادیه صنعتی فلز

اتحادیه تفتیه - مصرف -

رستورانها

اتحادیه خدمات عمومی -

ترانسپورت و حمل و نقل

اتحادیه پلیس

اتحادیه پست آلمان

اتحادیه نساجی - لباس

این اتحادیه ها نظر به شمار

اعضایشان با یکدیگر تفاوت دارند. سه

سازمان اتحادیه ای از این ۱۷ سازمان یعنی

اتحادیه احداث باغات ، کشاورزی و

چنگلداری ، اتحادیه هنر و اتحادیه چرم هر

کدام در حدود ۵۰ هزار نفر عضو دارند.

اتحادیه خدمات عمومی ، حمل و

نقل و ترانسپورت بیش از ۱ میلیون عضو

دارد. اتحادیه صنعتی فلزکاران با بیش از

۲/۵ میلیون عضو بزرگترین اتحادیه در

DGB می باشد. یعنی یک سوم تمامی

اعضایی که در DGB متشکل شده اند.

جدول زیر نشان دهنده موقعیت

اعضا در DGB به حسب سازمان

اتحادیه ای و گروههای شغلی آکارگران ،

کارمندان و کارکنان رسمی دولت ؛ در اواخر

سال ۱۹۸۴ می باشد. ۲۲ →

... ارتباط بین اتحادیه سندیکاهای آلمان و

تجدیه های متشکل شده در آن :

اتحادیه های متشکل شده در DGB

ارای اساننامه های مربوطه به

نودشان می باشند. اتحادیه های عضو در

سیاست مالی و حقوقی خود مختار می

اشند. شرط عضویت یک اتحادیه در DGB

پذیرش و رعایت نمودن اساننامه اتحادیه

می باشد.

... ساخت و ارگانهای DGB

ف - اساس ساختمان بندی :

اتحادیه سندیکاهای آلمان به لحاظ

منطقه ای شامل جمهوری فدرال آلمان به

ضمایم برلین غربی می باشد. بعضی از

حادیه ها بر اساس پرنسپب اتحادیه های

منعی تشکیل شده اند. یعنی «یک

سطح منطقه است.

در سطح کارخانه و شرکتها «شورای

کارخانه « و «هیئت معتمدین» بصورت

دوفرم نمایندگی کارگران موجود می باشند.

هنگامیکه شورای کارخانه ارگان نمایندگی

جمیع کارگران است ، پس افراد مورد

اطمینان فقط از طریق متشکل شدگان

سندیکایی انتخاب می گردند. عملکرد

شورای کارخانه مرکب از نماینده کارگران

توسط نظام نامه کارخانه تعیین می شود.

تشکیل شورای کارخانه ها در

تمامی کارخانه ها و شرکتها قابل پیگیری

می باشد. هیئت اعضای اتحادیه ها بر

عکس فقط در محدوده اعضای اتحادیه ها

و شرکتها و کارخانه ها انتخاب و بدین

منظور منافع متافع اتحادیه های یک بخش

و اعضای آن در کارخانه می باشند و

همزمان در محدوده پرسنل کار آگاهگانه

سندیکالیستی عملکرد دارند.

در بخش خدمات عمومی نمایندگی

منافع کارگران نیز به همین نحو عملی می

گردد. عملکرد شورای پرسنل تشکیل شده در

این بخش بر طبق قانون شورای پرسنل می

باشد.

... ارگانها

کنگره اتحادیه ، کمیته اتحادیه ،

هیئت مدیره اتحادیه و کمیسیون رسیدگی و

تجدید نظر ارگانهای اتحادیه می باشند.

کنگره اتحادیه ، عالی ترین ارگان

اتحادیه هر ۴ سال یکبار - به غیر از

کنگره های ویژه - و از نمایندگان اتحادیه

ها تشکیل می گردد.

تعداد نمایندگان هر اتحادیه به

تعداد اعضای هر اتحادیه بستگی دارد که

حق عضویت آنان به اتحادیه پرداخت شده

است . در کنگره اتحادیه اعضای کمیته

اتحادیه ، هیئت مدیریت اتحادیه ، کمیسیون

رسیدگی و تجدید نظر ، دبیران کل

حوزه های استان اتحادیه و هر سه نماینده

گروههای فردی (مستخدمین ، کارگران ،

کارمندان رسمی دولت ، زنان ، جوانان با

وای مشورتی شرکت می نمایند.

وظایف کنگره اتحادیه تعیین

←

## جنبش سندیکالیستی آلمان - تاریخچه مختصر عملکرد و برنامه

دستروانفصل سیاست اتحادیه می باشد، همچنین تصمیم گیری در مورد برنامه اساسنامه و قطعنامه های ارائه شده به کنگره اتحادیه و انتخاب اعضای هیئت اجرائی هیئت مدیره و کمیسیون رسیدگی و تجدید نظر می باشد. قطعنامه ها توسط هیأت مدیریت اتحادیه، مدیریت اتحادیه، مدیران حوزه استان اتحادیه و گروه های فردی می توانند به کنگره ارائه شوند.

عالی ترین ارگان بین کنگره های اتحادیه، کمیته اتحادیه می باشد که از ۱۳۵ عضو تشکیل شده است، ۲۶ عضو از هیئت مدیره اتحادیه می باشند، ۱۰۰ نفر شامل نمایندگان اصلی هر اتحادیه (هر اتحادیه ۲ نماینده اصلی دارد) می باشند و ۹ نفر بقیه دبیران کلی حوزه های استان اتحادیه هستند.

کمیته اتحادیه به طور منظم هر سه ماه یکبار تشکیل جلسه می دهد. وظایف کمیته اتحادیه بدین قرار می باشد: موضوع گیری پیرامون مسائل سیاسی و تشکیلاتی اتحادیه، تصمیم گیری پیرامون بودجه اتحادیه، تصمیم گیری پیرامون کاربرد مقتضی صندوق همبستگی و همچنین تصمیم گیری پیرامون پذیرش یا عدم پذیرش یک اتحادیه.

هیئت مدیره اتحادیه با شرکت دبیران کل ۱۷ اتحادیه و هیئت اجرائی و همچنین با شرکت دبیر کل DGB و ۲ معاون دبیر کل و ۶ عضو بعدی تشکیل جلسه میدهد.

برای انجام وظایف ضروری اتحادیه مدیریت ریاست اتحادیه با تشکیل نشست در دوسلدورف ۹ حوزه کمیسیون گرداننده، اعضای هیئت اجرائی هیئت مدیره در مجموع با ۲۲ بخش بهلاوه پست های ارتباطی در بن و دفتر حقوقی اتحادیه DGB در کاسل را فرا می خواند.

هیئت مدیره هر یکماه یکبار تشکیل جلسه می دهد. وظایف هیئت مدیره برقرار زیر می باشد.

پیشبرد وظایف و قرارهای سیاسی و تشکیلاتی اتحادیه برگرفته از آئین نامه و

مصوبات ارگانها، توجه به این امر که آئین نامه بایستی مراعات گردد و پیشبرد یک همکاری مشترک سرشار از اعتماد در اتحادیه، تدابیر مقدماتی و پیشبرنده در مورد رعایت حق اعتراض، حدود و نفوذ پرسنل و تعیین عایدات و درآمدهای تمامی موسسات اتحادیه، فراخوان کنگره اتحادیه، ابلاغ پیشنهادات کنفرانس حوزه استان اتحادیه برای انتخاب دبیران کل حوزه های استان و اعضای هر دو اداره اصلی اعضای هیئت رئیسه حوزه استان اتحادیه. در نشستهای کمیته ریاست اتحادیه، دبیران حوزه های استان بر طبق آئین نامه یا رای مشورتی شرکت می نمایند.

سه تن از اعضای حاضر کمیسیون رسیدگی و تجدید نظر که منتخب کنگره می باشند موظف به نظارت بر اداره صندوق اتحادیه و حساب سالانه بوده و بایستی گزارش به کنگره بدهند.

حق عضویت و امور مالی

برای تاسیس مالی DGB، اتحادیه های عضو بایستی ۱۲٪ از حق عضویت جمع آوری شده خویش را به اتحادیه بپردازند. برای اقدامات کمکی و تامین مالی آکسیونهای ویژه اتحادیه ای یک صندوق همبستگی وجوه دارد که هر عضو بایستی هر فصل (۴ ماه) ۳۰٪ مارك آلمان به این صندوق پرداخت نماید.

حق عضویت سندیکای عضو متفاوت می باشد. اکثر سندیکاها بطورعمومی ۱٪ حقوق ماهیانه اعضای خویش را میزان حق عضویت تعیین نموده اند. در سالهای گذشته مداوما بیشتر سیستم پرداخت به اجرا در آمده است که بوسیله اعضای اتحادیه ها بهتر گردیده است.

برنامه و سیاست

DGB در کنگره موسس خویش در سال ۱۹۴۹ اصولی را برای یک «نظم اقتصادی که در آن نابرابری اجتماعی و فقر اقتصادی مرتفع گردد و موجبات مالی زندگی و کار برای هر درخواست کننده کار تضمین باشد» بتصویب رساند.

طرحهای نظم نوین اقتصادی اتحادیه ها با

اولین رژیم فدرال آلمان به زحمت خوانائی پانث. DGB و اتحادیه های عضو فقط با بکارگیری تمام توان توانستند موفق شوند که، حق همیاری تاکنونی در صنایع فولاد و آهن را تثبیت و این حق را به معادن استخراج ذغال سنگ تعمیم دهند.

به هنگام مباحثات پیرامون نظامنامه کارخانه و حق نمایندگی پرسنل در سال ۱۹۵۲ و ۱۹۵۳ و دیگر سالها که می بایستی حقوق و وظایف شاغلین و نمایندگان آنان در کارخانه ها و خدمات عمومی معین می گردید، اتحادیه ها با تقاضاهایشان برای گسترده ترین حقوق جهت حق نمایندگی با مقاومت شدیدی روبرو شدند، اما آنان در اوانل و اواسط دهه پنجاه به این امر واقف گردیدند که تغییر ساختمان بندی اقتصادی و اجتماعی موجود با توجه به تناسب قوای اقتصادی و سیاسی مسلط بر جامعه غیر ممکن می باشد. بدین منظور DGB نیروی خود را دوباره بر روی مسائل اجتماعی و مسائل سیاست مترقیه قرارداد کار متمرکز نمود.

با تصویب اولین برنامه عمل در سال ۱۹۵۵ بر فعالیت سندیکائی تاکید گردید. مبارزه برای تحقق درخواستهای این برنامه نظیر ۵ روز کار در هفته با ۴۰ ساعت کار، افزایش حقوق، تامین اجتماعی وسیعتر، توانمندی نتایج قابل توجهی در پی داشته باشد.

در کنگره های اتحادیه DGB

در سالهای ۱۹۶۵، ۱۹۷۲ و ۱۹۷۹ برنامه عمل نوین مورد پذیرش قرار گرفت. در آخرین برنامه عمل تدوین شده در سال ۱۹۷۹ درخواستهای زیر معین گردید: اتحادیه سندیکالیستی آلمان و دیگر اتحادیه های متشکل شده در آن برای تحکیم و گسترش حقوق اجتماعی دولتی و دمکراتیزه نمودن بیشتر اقتصاد، دولت و جامعه تلاش می ورزند. آنها بر علیه زیاده طلبی های کارفرمایان مبارزه می کنند و از مبنای دمکراسی در مقابل حملات افراطیون سیاسی راست و چپ دفاع می نمایند.

پیشبرد درخواستهای این برنامه



## جنبش سندیکالیستی آلمان - تاریخچه مختصر عملکرد و برنامه

عمل نقشی اساسی برای گسترش و تحکیم اقتصادی، اجتماعی و سیاسی دموکراسی بازی می کند.

این درخواستها برقرار زیر می باشند:

- حق کار و تضمین شغلی
- تعمیم استقلال پیرامون تعرفه کار
- کاهش ساعات کار و افزایش مرخصی
- افزایش حقوق و دستمزد
- تقسیم عادلانه ثروت
- بهبود سیاست مالی و مالیاتی
- کار متصفاته انسانی
- افزایش تامین اجتماعی
- تامین بهتر سالمندان
- تکامل حقوق کار و خدمت
- هیئتی بیشتر
- رسایل ارتباط جمعی غیر وابسته
- شانس مساوی برخورداری از دوره و آموزش شغل بهتر
- حق اجتماعی زمین و آب
- حفاظت از محیط زیست
- تامین انرژی مطمئن

برنامه عمل اتحادیه سندیکاهای آلمان بعنوان اهداف کوتاه مدت معین شده است. مفاهیم اساسی سازمانی و اهداف دراز مدت برعکس در برنامه عمومی اساسی فرموله شده است. اصول اساسی بدو معین شده در سال ۱۹۴۹، بوسیله یک برنامه عمومی اساسی جدید تغییر داده شده و تکمیل گردیده است که تا سال ۱۹۸۱ دارای اعتبار بوده است.

با توجه به تغییراتی که در عرصه اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و علم تکنولوژیک در این مدت بوجود آمد، در کنگره فوق العاده در ماه مارس ۱۹۸۱ یک برنامه عمومی جدید تصویب رسید. اما برنامه جدید عمومی مسخ کننده برنامه ۱۹۶۳ نبود. برعکس تایید کننده کارآیی اصول اساسی و اهداف سنتی اتحادیه ها بود. برنامه نوین تکمیل گر برنامه قدیمی است.

در برنامه نوین نکات اساسی سیاست رفاه آتی معین گردیده است. بنحوی که از نقطه نظر سندیکالیستی می بایستی

تعیین می شد، وظایف اصلی در این میان بازتولید مجدد و تامین اشتغال کامل، درآمد عادلانه و تقسیم عادلانه ثروت، گسترش سیستم تامین اجتماعی و رفاه عمومی و آموزش شغلی.

ضرورت اینکه، دگرگونیهای فنی را از نقطه نظر حقوق اجتماعی تحت کنترل داد، نظریه نوینی در باره انسانی نمودن کار و حفاظت از محیط زیست را پیچید آورد. سیاست انرژی و سیاست احداث اماکن اجتماعی (ساختمان سازی با بودجه دولتی، با قیمت ارزان و قرار دادن آنها در اختیار افراد کم درآمد - م) از اهمیت اساسی روزافزونی در فعالیت جاری برخوردار هستند. کاتالوگ درخواستها بعنوان مقدمه ای تصویر گردید که در آن خوه یابی سندیکا و نقش آن در جامعه و دولت توصیف شد. ضمناً DGB خود را پیشبینان و حمایتگر دموکراسی پارلمنتاریستی و سیستم چند حزبی می داند. DGB ضمن تاکید جدی بر آزادی جهان بینی، مذهب و سیاست همزمان اما بر حق مقاومت بر علیه استبداد و نژادها مرجعان همچون تمامی کوششهایی که سعی دارند، حقوق مدنی را محدود سازند. تاکید می کند.

برنامه عمومی همچنین به اقتصاد بین المللی و همکاری اجتماعی نیز پرداخت. مطلب دیگری که معین شد این بود که، مقدمات برای تکامل بیشتر اقتصادی و اجتماعی، فائق آمدن بر گسترش و تعمیق سیر نزولی عایدات در محدوده و بین پاره ای از کشورها درخواست شده است و برای همکاری اقتصادی کشورها تقویت سازندگی نهادها و یک کنترل دموکراتیک شریکش بایستی بوجود آید.

اتحادیه ها در موسسات بین المللی با پیشبرد اهداف سیاست اجتماعی بطور غیر مستقیم و با حق مساری کار می نمایند. باز تولید کامل اقتصادی اروپا بایستی عهده دار آماده گی سیاسی باشد، که بر اساس منافع شاغلین و اقتصاد عمومی جهت دار بوده و سیاست اجتماعی معین را متحقق گرداند. در اینجا هسته

اساسی برای کار تنگنانگ، تعاضی کشورهای آزاد، کشورهای که در آنها حقوق مدنی دموکراتیک و آزاد و سازمانهای اتحادیه ای غیر وابسته به رسمیت شناخته می شوند است. کشورهایی که نمی توانند این شروط را بر آورده نطیند، اجازه ندارند که در جامعه اروپا مورد پذیرش قرار بگیرند.

DGB تمام نیروی خود را برای ایجاد اقتصاد جهانی بر پایه تقابل و حقوق مساوی و نظم اجتماعی یکار می بندد و نسبت به این درخواست یعنی تکامل کشورها بر پایه امنیت و توسعه مرفهت صادرات و استحکام قرع صادراتشان، نظر مساعد دارد. پیرامون عملکرد شرکتهای چند ملیتی، برنامه چنین مقرر داشته است، که عملکرد این شرکتهای بایستی تکامل اقتصادی صنعت و تکامل این کشورها را تحت تاثیر قرار دهد. بدین منظور بایستی سیاست اجرایی این شرکتهای با اهداف اقتصادی، اجتماعی و سیاست اجتماعی و اهداف صنعتی و تکامل این کشورها همخوانی داشته باشد. عکس العمل شرکتهای چند ملیتی بایستی با کنترل موثر بوسیله اتحادیه ها، رژیم ها و نهادهای بین المللی تحت انقیاد قرار بگیرد. قوانین عملکرد ارتباطات بین المللی برای شرکتهای چند ملیتی بایستی با ضمانت حقوق شاغلین و آزادی عملکرد اتحادیه ها تضمین گردد.

## مفاهیم پیرامون تعرفه

یکی از نقاط شغل کار سندیکالیستی، تلاش دائمی برای افزایش سهم شاغلین از تولید اجتماعی با کمک سیاست تعرفه، با افزایش حقوق، کاهش زمان کار و افزایش مرخصی همچون دیگر مسائل نظیر شرایط کار در سقف زمانی معین و شاخه های صنعتی معین است.

با قانون قرارداد تعرفه کار در ۱۹ آوریل ۱۹۴۹ که در سال ۱۹۵۲ تغییر داده شد یک قرارداد پایه یکسان برای بستن قراردادهای تعرفه کار منعقد گردید، که فی مابین اتحادیه ها و کارفرمایان و در مواردی اتحادیه های مربوط می تواند مورد

## جنبش سندیکالیستی آلمان - تاریخچه مختصر عملکرد و برنامه

توافق قرار بگیرد.

خودمختاری در عرصه تعرفه کار این حق را به اتحادیه ها می دهد، که برای پیشبرد خواسته هایشان در باره حقوق و شرایط کار یک مبارزه کاری (اعتصاب) را سازمان دهند. پیشبرندگان سیاست تعرفه اتحادیه ها و کارفرمایان و یا اتحادیه کارفرمایان می باشند. آنان پیمانتهایی در شاخه های معین صنعت، در باره روابط کار و به همین سان در باره مسائل مربوط به کارخانه و اصول حقوقی کارخانه منعقد می سازند. قراردادهای معین شده در قراردادهای تعرفه بلاواسطه و الزاماً فقط برای اعضای سازمانهایی که پیرامون قراردادها به توافق رسیده اند معتبر می باشد. اتحادیه ها موظفند که در مدت زمان اعتبار یک قرارداد تعرفه کار هیچ گونه تضایر مبارزاتی بر علیه آنچه در قرارداد معین شده است، سازمان ندهند.

تنها اعضای اتحادیه ها از این حق برخوردار می باشند که مذاکرات پیرامون تعرفه قرارداد کار را پیش ببرند. DGB بعنوان سقف سازمانی دارای حق مذاکره نمی باشد و نمی تواند قراردادهای مربوط به تعرفه کار را منعقد نماید.

قراردادهای تعرفه همچنین می توانند به مسائلی نظیر پرداخت و تأمین دوره های آموزشی، زمان کار، مرخصی و پشتیبانی اقتصادی اختصاص پیدا کنند. قراردادهای تعرفه برای کارخانه، بخشها یا ایالت ها و همچنین برای بخشهای عمومی مثل خدمات و ایضا برای کل جمهوری فدرال آلمان منعقد میگردند و اکثر قراردادهای تعرفه در حوزه صنعت در حوزه های بخش مورد مذاکره قرار می گیرند. فقط نودتا در پاره ای از شاخه های صنعت مذاکرات تعرفه در حوزه شرکتها قابل پیگیری می باشد.

در سالهای گذشته سندیکاهای عضو DGB بطور عمومی تلاش نمودند که در موسسات همگانی (خدمات عمومی، پست، راه آهن، پلیس و غیره) تقاضاهای همگانی برای تمام آلمان در دوره های

مذاکراتی پیرامون تعرفه کار مطرح سازند.

هنگامی که مذاکرات پیرامون تعرفه کار موجبات تنظیم یک قرارداد تعرفه نوین را فراهم نکنند، بلکه نافرجام بمانند، اغلب - قبل از اینکه تضایر مبارزاتی تدارک دیده شود - یک روند میانجیگری در نظر گرفته شده است. در بسیاری از حوزه ها همان کارفرمایان و اتحادیه ها پیرامون یک معاهده ساده بتوافق می رسند. آنان در نظر می گیرند که برای تساوی حقوق بین کارفرمایان و نمایندگان اتحادیه ها یک دبیرکل بی طرف یک کمیسیون، تلاش نماید. پیشنهاداتی را برای توافق تدارک ببیند که در صورت مورد قبول واقع شدن همچون یک قرارداد تعرفه از اعتبار برخوردار می باشد.

هنگامیکه مذاکرات اصلی و میانجیگرانه موجبات تنظیم یک قرارداد تعرفه نوین نگردند، از طرف شاغلین تنها فقط یک امکان باقی می ماند، یعنی با اقدامات مبارزاتی کار موجبات تنظیم یک قرارداد جدید را فراهم بیاورند. بوسیله اعتصاب، امتناع از کار عمومی برنامه ریزی شده، بوسیله این آخرین و قوی ترین سلاح اتحادیه ها، بایستی کارفرمایان تحت فشار قرار بگیرند، تا بتوان منافع شاغلین را به کرسی نشانند.

حق اعتصاب شاغلین از قانون اساسی نتیجه گیری شده است. این مطلب بنابراین از جنبه دیگر از منح قانونی برگزیده مانده است. تصمیم به اعتصاب توسط هیئت رئیسه اتحادیه مربوطه گرفته می شود. بر حسب مقررات هم این تصمیم به اصطلاح برای نظرخواهی از اعضا به رای گذاشته می شود. تصمیم به اعتصاب پس از نظر خواهی به مرحله اجرا در می آید، وقتی که ۷۵٪ اعضای اتحادیه در این نظر خواهی متوقف نمودن کار را تأیید نموده باشند تنها مشروعیتی که بوسیله یک چنین اکثریت فعال بنست آمده باشد می تواند پایه ای برای یک مبارزه کاری تضمین شده ثمر بخش باشد.

در زمان اعتصاب کسانی که در

اعتصاب شرکت می نمایند حقوقی دریافت نمی نمایند. اعضای اتحادیه ها، اعضای که حداقل سه ماه عضو اتحادیه مربوطه باشند، از اتحادیه خود کمک مالی اعتصاب دریافت می دارند. شاغلین غیر متشکل، در صورتی که اعتصاب نمایند یا اجازه کار نداشته باشند، کمک مالی اعتصاب دریافت نمی نمایند.

#### رابطه با دیگر اتحادیه ها در جمهوری فدرال آلمان:

به غیر از DGB اتحادیه های دیگر بسیار کمی موجود می باشند. اتحادیه کارکنان بخش دولتی DGB سازمانده کارکنان بخش همگانی می باشند. این اتحادیه ۸۱۰۰۰۰ از این بخش عضو دارد، در حالیکه DGB ۲/۵ میلیون عضو از همین بخش را در خود سازماندهی نموده است (کارکنان بخش دولتی، کارمندان، کارگران) مذاکرات پیرامون تعرفه کار بخصوص توسط اتحادیه خدمات عمومی هدایت می شود. تجارب نشان داده اند که فقط بوسیله تشکیلی عمومی از کارگران، کارمندان و کارکنان رسمی دولت می توان به نتایج مثبتی نائل گردید، با توجه به این که کارکنان رسمی دولت حق اعتصاب ندارند.

بنابراین اتحادیه کارکنان رسمی دولت می توانند، با وجود برابری بین این اتحادیه و DGB نه فقط توافق نامه هایی را بعهده بگیرد، که DGB بواسطه قدرت واقعی اش به آنها نائل شده است.

اتحادیه کارمندان آلمان DAG با ۲۸۰۰۰۰ عضو منحصراً کارمندان را سازماندهی می نماید. تمرکز عضو گیری این اتحادیه در حوزه خدمات مالی می باشد. در پاره ای از شاخه های صنعتی DAG در رقابت با اعضای اتحادیه DGB قرار دارد.

اتحادیه سندیکالیستی مسیحی CGB دارای ۲۴۴۵۰۰۰ عضو می باشند. این اتحادیه دارای هیچ تاثیر قابل توجهی بر مذاکرات پیرامون تعرفه کار ندارد و از زاویه DGB بعنوان تشکیلات یک اقلیت

جنبش سندیکالیستی آلمان - تاریخچه مختصر عملکرد و برنامه

تلفی می گردد.

رابطه با احزاب سیاسی :

بین احزاب سیاسی در جمهوری فدرال آلمان و DGB هیچگونه رابطه فوری شده ای برقرار نمی باشد. DGB مستقل از احزاب می باشد، مخالف این اتحادیه در مقابل احزاب بی طرف نمی باشد. نظر به زمینه تاریخی بطور پیوسته بین DGB و حزب سوسیال دمکرات آلمان رابطه خاصی برقرار می باشد. موضوع فکری DGB موثر در سیاست پاره ای از احزاب می باشد، خواستههای DGB موجودیتی را معین می نماید که تا چه حدودی منافع شاغلین و درخواستهای اتحادیه در سیاست احزاب سیاسی گنجانده شده است.

شرکتهای تعاونی اتحادیه و سهام بودن در دیگر شرکتهای:

امروزه نیز هم تفکراتی به نفع ظهور می رسد که از آنها دوست خیلی بیشتر از این پاره ای موسسات جنبش کارگری تأسیس شده بودند؛ شرکت ساختمان سازی ، بدین منظور که مشکل مسکن شدید کارگران تلیل یابد، شرکت تعاونی مصرف ، بدین منظور که خرید اجناس موردنیاز زندگی روزانه به قیمت مناسب برای آنان ممکن گردد. بیمه های خودی ، تا در مبارزه بر علیه بافت بیمه های خصوصی رشد یابند به کارگران و کارمندان شرایط مناسبی برای حفاظت آنان در موقع نیاز ارائه شود. و بانکها، تا بتوان به آنان وام با بهره بسیار کم واگذار نمود.

عملکرد مخصوص این شرکتهای تعاونی را امروزه مشکلات بتوان صراحت بخشید تا نتایج تاریخیشان را «فرازنامه کارکرد» این شرکتهای فقط در یک تغییر مخصوص بخود، تعاونیها برای تعاونیها می تواند ارائه گردد.

سهام بودن DGB و اتحادیه ها در شرکتهای تعاونی زیر مخصوصا به شمار می آید:

جامعه همیاری برای تعاونی اقتصادی فعالیت اجتماعی ، بانک برای تعاونی اقتصادی ، گروه شرکتهای وطن

چندین شهرسازی - و تعاونی مسکن ( گروه شرکتهای مراقبت خلق (صندوقهای پس انداز بیمه و ساختمان ) ، خانه های سازمانی مخصوص کارکنان رسمی دولت . علاوه بر این DGB در موسسات علمی و فرهنگی دارای سهم می باشد نظیر: انستیتی علوم اقتصادی و اجتماعی اتحادیه ( WSI ) ، انتشارات اتحادیه ، علاوه بر آن در موسسات آموزشی برای پیشبرد سیاست آموزش شغلی (مدارس شغلی ، کارگاههای آموزش شغلی ) منحصرآ برای اعضای اتحادیه ها کلوب ماشین اروپا ( ALE ) و موسسات اجتماعی حمایت کننده تأسیس شده اند.

هویت بین المللی و کار مشترک

DGB با یک سری از تشکیلاتهای اتحادیه ای بین المللی به هم پیوسته شده اند.

در عرصه جهانی : IBFG

اروپای شرقی : TUAC

اروپای غربی: EGB

دبیر کل DGB همچنین دبیر رئیس IBFG و EGB می باشد.

اکثر اتحادیه های DGB در دبیرخانه شغلی بین المللی متناسب با آنان به هم پیوسته اند همچنین در کمیته های اروپایی اتحادیه ها.

رویه گی مخصوص اتحادیه :

اتحاد کارگران ، کارمندان و کارکنان رسمی دولت در یک اتحادیه ، پرنسپ « یک کارخانه . . . یک اتحادیه» می باشد و سازماندهی شاغلین ، بدون توجه به عقاید سیاسی شان - این مطالب از طرف DGB بعنوان خصوصیات ویژه مورد تلفی قرار می گیرند.

پس از تشکیل DGB مسئله هم یاری مشغله جلی اتحادیه های متشکل شده در آن بوده است .

انتشارات

DGB و اتحادیه های متحد شده در آن بطور منظم برای اعضا خویش نشریاتی را منتشر می سازند. مهمترین این

نشریات بشرح زیر می باشند:

- «جهان و کار» هفته نامه
- «سرچشمه» ماهنامه
- «مجله کارمندان»
- «کارکنان رسمی آلمان»
- «امنیت اجتماعی»
- «کار حقوق»
- «کار دستی جاری»
- «دفترچه های ماهیانه سندیکالیستی»
- «اطلاعات WSI نشریه انستیتی علوم اقتصادی و اجتماعی» اتحادیه ماهنامه
- «مباحثات پیرامون حق همیاری»
- «سیاست آموزشی اتحادیه»
- «زنان و کار»
- «همبستگی»
- «اطلاعات AFA»

علاوه بر این تمامی ۱۷ اتحادیه عضو DGB نشریه یا مجله مخصوص بخود را انتشار می دهند. اکثر اتحادیه ها انتشارات ماهانه خود را در میان اعضایشان، شوراهای کارخانه ها، دبیرخانه های اتحادیه ها توزیع می نمایند. برخی از اتحادیه ها هر ۱۴ روز یکبار نشریاتی برای اعضای خویش منتشر می نمایند. بطور مثال انتشارات اتحادیه صنایع فلز هر ۱۴ روز یکبار مجله «فلز» را با تیراژی در حدود ۲ میلیون نسخه بجهت می رساند.

مترجم : طابوس طاهری

زنده باد همبستگی

جهانی کارگران



## بحران پولی ارزی

کنونی ارز را تحت حمایت قرار دهند. بانک فرانسه طرف چند روز، بواسطه سعی اش در جهت دفاع از فرانک فرانسه ۹۰٪ ذخیره های ارزی اش را از دست داد. بانک آلمان مبلغ معادلی مارک آلمان بعنوان ذخیره در اختیارش گذاشت. هر دو اما بی نتیجه ماندند.

۲- هیچ اتوریته سیاسی، حتی یک اتوریته دیکتاتوری نمی تواند مالکین کالاهای تجاری و یا پرنساران کلان را مرطف کند که در خارج «پول کاغذی» بدون پشتوانه (بیذیرند، چون نرخ های ساختگی حتی با نوسانات کم نهایتا ثباتی ندارند. این دلیل عینی برای محاسبات بورس بازاری است. بدین ترتیب تمام پولهای اروپایی - گرچه با تفاوت های کم و یا زیاد- نهایتا چیزی نیستند بجز کاغذهای بیارزش. در عین حالیکه متوقف نشده است. در بازار مشترک اروپائی تورم ۴ تا ۵٪

صفحه ۱۰

سیستم واحد پولی اروپا و قرارداد «ماستریخت» در برخورد با صخره های واقعیات اجتماعی و اقتصادی متلاشی شده اند. این پیام بحران ارزی ماه ژوئیه و تاثیرات آن است. این واقعیت را عوامل زیرین تعیین کرده اند.

۱- عدم توازن محیرالعقول بین مجموعه پول در گردش از یک طرف و ذخیره های ارزی (پولی) بانک های مرکزی اروپا از طرف دیگر: معاملات روزانه ارزی پنهانی با حجم سالیانه تجارت جهانی برابری می کند و این مبلغ حدود ۹۰ میلیارد دلار آمریکایی را شامل میشود. یعنی سه برابر بیشتر از ذخیره های پولی هفت کشور بزرگ صنعتی و سایر اعضای کوچک بازار مشترک. پول موجود در بازارهای سهام حدود ۱۰۰۰۰ میلیارد دلار آمریکایی می باشد.

اگر روی سقوط نرخ ارز حساب شود، بانک های مرکزی می توانند صرفا بواسطه فروش ذخیره های ارزی خود، نرخ

مقدمه:

پروژه ی وحدت سرمایه دارانه اروپا در نیمه راه، همانند ترکیبی از یک منطقه تجارت آزاد و یک دولت فدراتیو واقعی باقی مانده است. قرارداد ماستریخت تلاشی در جهت برون رفت از این وضعیت معاصر شده، بواسطه به جریان انداختن یک ارز مشترک برای اروپا بود. ایجاد یک رهبری مشترک سیاسی و نظامی اجالتا يتموم نداشتند شده بود.

جای سوال است که آیا این دونما از همان ابتدا غیر واقعی نمی بود؟ شرایط مقدماتی برای یک ارز مشترک، داشتن سیاست پولی و مالی مشترک می باشد و آیا زمینه چنین اقدامی داشتن یک سیاست اقتصادی مشترک و به عبارت دیگر، یک حکومت اروپایی مشترک نمی باشد؟

ارنست مندل - نوامبر ۹۴

متدولوژی دولت

بدون ایدئولوژی

صفحه ۱۴

توجه

نظر باینکه آدرس تماس با حسته اقلیت تغییر نموده است، لطفاً بروی مکاتبه با ما با آدرس جدید تماس بگیرید.

آدرس جدید:

POSTFACH: 412  
30004 HANNOVER  
GERMANY

کمکهای مالی خود را به شماره حساب زیر واریز نموده و رسید بانکی را به آدرس ما ارسال نمایید.

DJ.ARYANT  
KTO: 32325118

BLZ: 250 501 80  
STAD SPARKASSE HANNOVER  
GERMANY

زندہ باد سوسیالیسم